

سانسور، پوشیده‌گویی و پوشیده‌گرایی



همیشه و در طول تاریخ ساخت نظام سیاسی در ایران بخشی از تولیدکنندگان فرهنگ رسمی را بر آن می‌داشت تا دست به تولید فرهنگی زنند که به استمرار ساخت خودکامه و مستبد در نظام سیاسی کمک شایانی می‌نمود. در نقطه‌ای دیگر فرهنگی بود که اپوزیسیون آن را تولید می‌کرد و آن شامل فرهنگ‌هایی بود که توده‌ی مردم و روشنفکران دست به تولید آن می‌زدند.

فرهنگ سانسور و خودسانسوری، پوشیده‌گویی و پوشیده‌گرایی مختصات بارز این فرهنگ‌ها بود که بیشتر می‌توان آن را فرهنگی ضد استبداد و زیرزمینی نامید. در این چارچوب از دوستانی آگاه و دست‌اندرکار تولید و پخش فرهنگ غیررسمی و پویا دعوت کرده‌ایم تا در این خصوص به گفتگو بنشینیم، آقایان علی‌اشرف درویشیان و محمد مختاری و خشایار دیهیمی و محسن باقرزاده به دعوت ما پاسخ مثبت دادند. از آقای فریبرز رییس‌دانا نیز که تبحر خاصی در اداره‌ی جلسات دارند دعوت کردیم تا این مسئولیت را به عهده گیرند.

و نشر و چاپ وجود داشته است. اما در عین حال ما از وضع آشفته‌بار صحبت می‌کنیم. پس معلوم است در آنجایی که نمی‌باید سانسور باشد باز سانسور موجب افت شده و جایی که سانسور، نبوده و به اصطلاح خودی بوده، خلاقیت هم اصلاً در کار نبوده است. به نظر من نمی‌توانیم از راه آزمایش و خطا صحبت بکنیم بگوییم که حالا شما بیایید در یک گوشه‌ی سانسور را بردارید ببینید وضع چطور است. به گمان

برانگیخته نمی‌شود. درصد بسیار پایینی از خلاقیت برانگیخته می‌شود و باقی هرز می‌رود و هدر می‌شود. ۴- نشر و فعالیت اقتصادی - اجتماعی آن کارآمد نیست. سازماندهی ندارد، منسجم نیست، در راستایی که باید قرار بگیرد نیست و من این‌ها را از جریان سانسور که در این کشور حکمفرما بوده جدا نمی‌بینم. دلیل هم همین است، چون سانسور همه‌جا که نبوده، در بعضی از حوزه‌ها امکان فعالیت

رییس دانا: نقطه‌ی آغاز بحث این است که وضع کتاب، نشر، توسعه‌ی نشر و کتاب به‌طور کلی آشفته‌بار است. آشفته‌بار به این معنا که: ۱- تیراژ پایین است. ۲- خواننده‌های ما علاقه و انگیزه ندارند برای آزاد کردن بخشی از درآمدشان، که بسیار اندک هم می‌تواند تلقی بشود، برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری و خرید کتاب. ۳- دیگر این‌که خلاقیت‌ها، استعدادها و هنر نویسندگان ما به خوبی

من این بخش سانسور بخشی از یک جریان عمومی است که اتفاق افتاده و این وضع آسفبار را پدید آورده. اما یک بخش کوچک و بی‌اهمیتی نیست. هم به لحاظ نمادی نشان‌دهنده‌ی خیلی چیزها در سیاست‌گذاری غلط و حذف اندیشه‌های دیگران و حمایت خودی‌ها است؛ هم این‌که به خودی خود جریان پراثر و مهمی است. حالا اگر این‌طور باشد من از دوستان خواهش می‌کنم که در همین عنوان صحبت کنیم.

درویشیان: من با گفته‌های آقای رییس‌دانا موافقم و البته آقای رییس‌دانا از جنبه‌های اقتصادی خیلی بهتر می‌توانند به بحث بپردازند. من به خاطر این‌که بیشتر درگیر مسائل سانسور و ممیزی بوده‌ام می‌توانم صحنه بگذارم بر این گفته‌ها و بگویم که چه‌طور می‌شود در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ مردم با این شور و شوق به طرف کتاب می‌رفتند و حتا صف می‌بستند برای خریدن کتاب و تیرازه‌های آن زمان صد هزار تایی بوده. آن زمانی که در اثر سیاست‌های تنگ‌نظرانه و قدرت‌طلبانه برخی از صاحبان قدرت در این مملکت شروع کردند به اعمال نظرشان. به نظر من سانسور از آن زمان شروع شد و گریختن از کتاب. از زمانی که، آقای باقرزاده یادتان هست، مردم کارتن‌های کتاب‌هایشان را توی جوی‌ها خالی می‌کردند. و من بارها می‌دیدم که کتاب‌های خودم از ترس دور انداخته شده. به نظر من این به خاطر قدرت‌طلبی یک قشر خاص بود و تفتیش عقاید پشت سرش. و این‌که یک نوع وحشت از خواندن و تفکر و جور دیگری فکر کردن غیر از آن‌چه به ما دیکته می‌کردند حاکم می‌شد. من می‌گویم که اگر باز آن دوره‌ی آزادی تجدید بشود با تمام گرفتاری‌ها مردم باز هم به کتاب علاقه نشان می‌دهند. چون نمونه‌هایش را هم الان داریم. ما الان می‌بینیم در این شرایط شعر منتشر می‌شود و به چاپ می‌رسد. کتاب داستان یا رمان یا مقاله نوشته می‌شود، زود نایاب می‌شود. چرا؟ چون باز مردم می‌دانند چه کتاب‌هایی را بگیرند و احتیاجاتشان را چگونه رفع کنند. من فکر می‌کنم درست است که ممیزی و سانسور مسأله‌ی اصلی نیست اما مهمترین مسأله است در توقف رشد کتاب.

نمونه‌های خیلی زیادی داریم مثلاً فرض کنید کتاب سال‌های ابری من در دوره‌ی وزارت آقای خاتمی اجازه چاپ گرفت. دو چاپ در سال ۱۳۷۲ و بعد از آن دیگر به این کتاب اجازه‌ی چاپ ندادند. یک روزی خدمت آقای باقرزاده بودیم. ارشاد رفته بودیم. برای کتاب که من پنج یا شش دقیقه آن‌جا بودم. وقتی بیرون آمدم آقای باقرزاده پرسید چه شد؟ گفتم: والله قول مساعد دادند. ولی قول مساعد این بود که می‌بینیم سه صفحه برای من چیز نوشتند و به دستم دادند. وقتی حساب کردم دیدم شش صد یا هفت صد صفحه از یک رمان دوهزار صفحه‌ای را باید حذف کرد. مثلاً از موارد حذف چه هست؟ نوشته اسم مرضیه را حذف کنید. به چه مناسبت؟ مرضیه را من چهل سال پیش که بچه بودم اسم بردم در رمانم. در آن زمان که در خانه‌مان نشستیم، داریم صحبت می‌کنیم درباره‌ی مرضیه و دلکش. من به

جایش چه بگذارم؟ راضیه بگذارم؟ به هر حال من معتقد به برداشتن به‌طور کلی سانسور و ممیزی هستم. خلاقیت ادبی چیزی نیست که دستور به او بدهی این کار را بکن و این کار را نکن. رمان و داستان کوتاه کشف زندگی است، کشف زوایای پنهان زندگی انسان است. این‌جا ادبا با تصاویری می‌آیند زندگی را کشف می‌کنند و به مردم ارائه می‌دهند. هیچ مرجعی نمی‌تواند به من بگوید این تصویر را بردار، این تصویر را نگذار، این را فلان کن. زندگی، مرگ در آن هست، رقص در آن هست، عشق در آن هست، همه چیز جنبه‌های مختلفی دارد. ولی وقتی شما می‌آبی می‌گویی این رقص را از این‌جا بردار. چه‌طور رقصی؟ در سال‌های ابری یک زنی می‌شود گفت یک زن پنجاه ساله‌ای آمده در عروسی تنها پسرش می‌خواهد برقصد. چه‌طور رقصی؟ چادر سرش است، دستک‌های چادر را دور کمرش گره زده و یک رقص واقعاً سنتی ایرانی می‌کند. می‌گوید تو این رقص را بنویس پایکوبی.

باقرزاده: نظر من این است که بدون نگاه و مرور به گذشته‌ی سانسور در لاقفل پانزده ساله‌ی اخیر تا امروز ما نمی‌توانیم از کنار فاجعه‌ای که تا امروز در نشر گذشته بگذریم. ما مراحل مختلفی را گذرانده‌ایم. افرادی که تا امروز به این‌کار گمارده شده‌اند بعضاً هیچ‌گونه صلاحیتی در کتاب نداشتند. من به جرأت می‌توانم بگویم که مسئول اداره‌ی کتاب به جز شاید همان کتاب‌هایی که در مدرسه خوانده و اگر دبیرستانی طی کرده باشد کتاب دیگری نخوانده. این‌ها می‌آمدند سر نوشت کتاب، سر نوشت من ناشر و سر نوشت شمای مؤلف را رقم می‌زدند. هر روز به بهانه‌های مختلف. سال ۱۳۶۲ بود. یک دفعه هجوم بردند به تمام چاپخانه‌ها و لیتوگرافی‌ها. هر مقدار زینک که ناشران در آن‌جا داشتند اعم از چاپ شده و نشده برداشتند بردند. خوب این زینک‌ها سرمایه است که ناشر گذاشته آن‌جا. خوب این یورش یک ضربه‌ی عظیم بود که بر ما وارد آمد از جمله زینک‌هایی که از من بردند یکی تفسیر طبری بود. خوب این هفت جلد کتاب بود. بدون این‌که توجه به محتویات این زینک‌ها بکنند بار کردند و بردند. بعد آمد به دوران قیمت‌گذاری. فاجعه از آن‌جا آغاز شد. از آن چند خوان سانسور که می‌گذشتیم می‌آمد سر قیمت کتاب. آقا بدون این‌که هیچ اطلاعاتی داشته باشد می‌آمد سر قیمت چک و چانه می‌زد. بارها کتاب‌هایی بود که به قیمت تمام شده حتا کمتر از آن در می‌آوردیم. این‌ها روند کند کردن نشر یکی بعد از دیگری بود. هر کدام از این آقایان می‌آمد یک گروهی را با خودشان می‌آوردند. تا می‌رفتیم با سیستم فکری این‌ها آشنا شویم برمی‌گشتند. به قول یکی از این رفیقا متحول می‌شدند. می‌نستیم با آن‌ها بحث می‌کردیم، گفتگو می‌کردیم، می‌پذیرفتند. تا به این مرحله می‌رسیدند زود عوض می‌شدند. ما می‌دانیم که یک نجار وقتی که می‌آید کاری انجام دهد از شاگردی و پادویی شروع کرده، یک کاری یاد گرفته و بعد استادی دیده، چیزی دیده ولی این آقایان من فکر می‌کنم هیچ دوره‌ای، هیچ تخصصی هیچ توجیهی، چیزی برایشان نبوده و من ناشر که در حال حاضر

سی‌ونه تا عنوان کتابم در این اداره‌ی سانسور مانده خوب من چگونه دستم به کار می‌رود. من تعهدات خیلی زیادی دارم. آقای میرسلیم در این آخرین روزهای صدرت‌شان آمدند خواستند سانسور را قانونمند بکنند. ببینید در این هفده یا هیجده سال پیدا بوده که قانون نبوده. این خسارت عظیم مادی و معنوی که به جامعه، نشر و کتابخوان و مؤلف و ناشر وارد آمده، چه کسی پاسخگو هست؟ ما بسیار در مورد سانسور، حرف زده‌ایم. خود بنده بسیار در نشریات و جاهای مختلف صحبت کردم. اما هیچ‌کس نیامده بگوید آقا این حرف تو درست بوده یا درست نبوده. آقا از آن مسئول مربوطه بخواهید جواب بدهد. داد همه درآمده چه باید بکنیم؟ چرا این کار را می‌کنیم؟ هیچی. وقتی من گفتم شما خیلی دارید دامنه‌ی برخوردتان را در مورد کتاب گسترش می‌دهید. گفت: هرچه که در رابطه با کتاب باشد به ما مربوط می‌شود. خوب یک شخصی که به خودش اجازه می‌دهد این‌گونه وارد بشود و این‌گونه تفتیش عقاید بکند که در هر زمینه‌ای دخالت بکند و احياناً برای فرد معترض پرونده‌سازی کند. من نمی‌دانم این یعنی چه؟ حالا مطالبی را آقای درویشیان اشاره کردند. یک جملاتی را من می‌گویم. سینه‌ی کوه مثلاً جزو ایرادات آقایان است. کتابی که داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی است در این مملکت چاپ نهم شده. یکی از مفاخر این مملکت خانم دکتر زهرا خانلری نوشته بودند، این کتاب را در چاپ نهم آمدند غیرقابل انتشار کردند. کتاب حقوق اداری دکتر ابوالحمد یک کتاب حقوقی و در چاپ هشتم گرفتار شده و می‌گوید بسیاری از صفحاتش باید تغییر کند.

دیهیمی: من یک نکته‌ای را می‌خواستم اشاره بکنم. فکر می‌کنم این نکته شاید یک کمی فشرده بیان شد و ابعادش مشخص نشد. وقتی صحبت سانسور می‌شود اکثر افراد خیال می‌کنند که سانسور همین اداره‌ی ممیزی است که در وزارت ارشاد نشسته است و اجازه نمی‌دهد که مثلاً فلان کتاب در بیاید و یا می‌گوید فلان جمله را اصلاح بکن و اگر این مثلاً اداره‌ی ممیزی برداشته بشود، سانسور به‌طور کلی از مملکت حذف شده است. اصلاً یک همچنین چیزی نیست. سانسور ابعاد خیلی وسیع‌تری دارد. آقای درویشیان در اول صحبتشان به این اشاره کردند. وقتی که مردم می‌توسند از این‌که کتابی را در خانه‌شان داشته باشند، می‌توسند از این‌که کتابی را بخوانند، معلمی سر کلاس جرأت نمی‌کند کتابی به جز کتاب‌هایی که مجاز شمرده شده است در این مملکت معرفی بکنند. استادی در دانشگاه نمی‌تواند به عنوان کتاب درسی یا کتاب جنبی برای مطالعه کتابی را معرفی کند که خود وزارت‌تخانه اجازه داده، برای این که فردا عنوان غرب‌زده به او می‌دهند، منحرفش می‌خوانند. فقط کتاب‌هایی که در چهارچوب خیلی بسته‌ای هست، مجاز است. یعنی انگیزه‌های اصلاً برای مطالعه وجود ندارد. فرض می‌کنیم اگر ممیزی هم برداشته بشود این اقتصاد نشر، یعنی عدم استقبال مردم از کتاب به دلیل همین محدودیت‌هایی که برایشان ایجاد کرده‌اند، باز دوباره کتاب را ورشکست خواهد کرد. یعنی

سانسور صرفاً به این معنی نیست که ما بیاییم بگوییم ممیزی را بردارید. اصلاً مشکل در این است که جهت حرکت حکومت در این جهت بوده است که همه را یکسان اندیش و یک جور و قالبی بار بیاورد. شما حساب بکنید ما بیست میلیون دانش آموز داریم. این بیست میلیون دانش آموز باید از طریق معلم تغذیه بشود. معلم جرأت ندارد که جز کتاب‌های تجویز شده را آنجا معرفی کند. ما چند تا مدرسه داریم؟ حداقل صد هزار تا مدرسه داریم در این مملکت. در کتابخانه‌های این مدرسه‌ها اصلاً کتاب می‌خرند بگذارند؟ آیا جرأت می‌کنند به جز کتاب‌های خاصی که مد نظرشان هست بخرند. اگر همین را بخرند شما فرض کنید که پنج هزار تا مدرسه هم بخرد یعنی پنج هزار تا تیراژ کتاب رفته بالا. در حالی که متوسط تیراژ ما سه هزار است. خوب پس معلوم است که مدارس اصلاً کتاب نمی‌خرند. و حالا این وجه آماری قضیه است و وجه توضیحی‌اش هم همین است که اصلاً ما برمی‌خوریم و می‌بینیم که مثلاً بچه‌ی خود من که می‌رود مدرسه حتی آن کتابی که ارشاد اجازه داده است، جرأت نمی‌کند ببرد مدرسه. دعوایش می‌کنند، توبیخش می‌کنند که این چه کتابی است در دست توست؟ فرض کنید جزیره‌ی گنج چرا می‌خوانی؟ منحرف شده‌ای؟ این است که من می‌خواستم دوستان ابعاد این را باز بکنند که سانسور منحصر به مسأله‌ی اداره‌ی ممیزی نشود و از این فراتر بریدش.

مختاری: من فکر می‌کنم که بحث دارد به

همان جایی می‌آید که باید می‌آمد. ببینید مشکل کتاب فقط در مشکل سانسور و مشکل سانسور هم در یک اداره ممیزی منحصر نمی‌شود. یک وقت هست که ما می‌خواهیم برخورد بکنیم با مسأله‌ی سانسور در یک مقطعی و بگوییم مشکلاتی را به وجود آورده‌اند که حتی می‌توانست به وجود نیاید، خوب با یک اداره‌ی مثل طرف می‌شویم. اما یک وقت هم هست که ما در مورد مسائلی به عنوان سانسور فکر می‌کنیم که یک عارضه‌ی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی عمومی جامعه است. این را من در حوزه‌ی دولتی هم فقط خلاصه‌اش نمی‌کنم. این یک امر فرهنگی است. در حوزه‌ی تصمیم‌گیری‌های حکومتی رسیده است به این‌جا که نهادهایی به وجود می‌آید، نهادهای گوناگون، به صورتی که انگار سیاست ملوک‌الطوایفی در امر فرهنگ داریم. که من این امر را در مجله‌ی ایران فردا مفصلاً توضیح داده‌ام. هر کسی سلیقه خودش را، دریافت خودش را و حد و حدود خودش را از مسأله‌ی سانسور تعقیب می‌کند. یا حد و حدود خودش را از مسأله‌ی آزادی اندیشه و بیان تعقیب می‌کند. و می‌رود سراغ این‌که این باشد، آن نباشد، این حرف را بزن، آن حرف را نزن. این مجله باشد. آن یکی نباشد. متولی که زیاد شد، سلیقه‌ی تولیتی هم زیاد می‌شود. پس انگار با اشاره‌ی یکی از این مراکز یک عده می‌روند مثلاً دفتر مجله‌ای مثل ایران فردا را تاراج می‌کنند.

من فکر می‌کنم یک محور بحث می‌تواند این باشد که اصلاً چرا جامعه‌ی ما دچار این سانسورزدگی همه‌جانبه است، که از حد و حدود

نهادهای سیاسی هم فراتر می‌رود. اگرچه مسئولیت اصلی متوجه سیاست‌گذاری در امر فرهنگ است.

یک بحث هم این است که این عوارض موجود در عرض این هفده هیجده ساله چه بلایهایی به سر اهل فرهنگ آورده، به سر کتاب آورده. فقط هم مسأله‌ی کتاب نیست، وقتی به امر فرهنگ می‌رسد پاپی همه‌ی جنبه‌ها و همه‌ی مسائل مربوط به اندیشه و بیان و فرهنگ و هنر و این‌طور چیزها خواهد بود. با تئاتر‌ها هم که صحبت می‌کنیم همین است. با سینماگران هم که صحبت می‌کنیم، همین گرفتاری و همین بدبختی برقرار است. در موسیقی هم همین‌طور. صبح تا شب رادیو و تلویزیون ما بیش از هر برنامه‌ی موسیقی پخش می‌کند و بیش از هر برنامه‌ی دیگر موسیقی بد پخش می‌کند. تازه این رادیو و تلویزیون که خودش تولید جداگانه‌ای است، سهم عمده‌ای هم دارد در سانسور، و به خصوص در حذف ادبیات و هنر معاصر و تفکر معاصر، و چهره‌های ادبی و هنرهای معاصر که تولیدکنندگان اصلی هنر و ادبیاتند. به هر حال مشکل در همه‌ی عرصه‌ها هست. مسأله‌ای که آقای درویشیان در آغاز گفت محور خوبی بود. چرا جامعه‌ی ما این‌طور است؟ که یک طرفش ترسیدن هست. که به هر حال پرهیز کنند یا کتاب‌ها را از توی خانه‌ها جمع کنند یک طرفش هم این‌که دستور بدهند کتاب‌ها را بردارند. جامعه‌ی ما کلاً دچار یک معضلاتی است. از بابت این‌که با تنوع اندیشه و کثرت معرفت و گوناگونی حضور آدم‌ها مشکل دارد.

وقتی ما می‌گوییم سانسور نباشد، ما از تجربه‌ی دیگران هم سود می‌بریم. سانسور در طی دوران تاریخی در کشورهای دیگری، در جوامع اروپایی یک سیر تاریخی کرده. اولش یک چیزهای دیگری بوده، هیچ‌کس حق اظهار نظر نداشته. بعد یک دوره میانی به وجود آمده، اظهار نظر شروع شده، یک سیستمی به وجود آمده به نام سیستم پیش‌گیری، از مشروطه‌ی انگلستان تا انقلاب مطبوعات در فرانسه، دو بیست سال طول کشیده. یعنی از وقتی پذیرفته شده که کسی حرف بزند منتهی کنترل شود، پیش‌گیری شود. بعد رسیده به جایی که گفته‌اند اصلاً این سیستم پیش‌گیری غلط است. باید یک سیستم پی‌گیری به وجود بیاید. این تجربه‌ی بقیه‌ی جوامع جهان است. از همان دوره هم هست که شما می‌بینید مطبوعات به عنوان رکن چهارم مطرح می‌شود.

رییس‌دانا: ببخشید آقای مختاری این

سیستم پیش‌گیری و سیستم پی‌گیری را خیلی کوتاه توضیح بدهید. دست کم ببینیم در مورد چه داریم صحبت می‌کنیم؟

مختاری: سیستم پیش‌گیری یعنی سیستم

سانسور. یعنی این که می‌گویند تو پیش از آن‌که منتشر کنی، پیش از آن‌که بیان کنی، پیش از آن‌که آرایه بکنی، من باید کنترل کنم. یعنی تفتیش ابزارها و اندیشه‌ها و مفاهیم پیش از انتشار.

رییس‌دانا: پیش از شکل‌گیری اثر.

مختاری: پیش از شکل‌گیری اثر به قول

شما. ولی سیستم پی‌گیری می‌گوید، صاحب اثر به

اثر شکل می‌دهد، آن را رایه می‌دهد، تکثیر می‌شود، اگر مشکلی داشت مطابق قوانین عادلانه، آزادانه پی‌گیری می‌شود. این یک تاریخچه دارد که در فاصله‌ی مشروطه‌ی انگلیس تا انقلاب مطبوعات در فرانسه بوده. اما موقعیتی که جامعه‌ی ما پیدا کرده، یک موقعیت ناهم‌زمان، ناهم‌زمان و ملغمه‌ای از چند فرهنگ است. ما در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم که از لحاظ فرهنگی یک پایمان در قرن چهارم است یک پایمان در قرن بیستم، و این وسط داریم جر می‌خوریم. حالا مینا را چه باید قرار بدهیم؟ یک عده می‌گویند که مینا مشخصات فرهنگی خودمان است. خوب مگر استبداد یکی از مشخصات فرهنگی خودمان نیست؟ آیا ما باید از آن تبعیت بکنیم یا باید با آن مقابله بکنیم؟ سانسور و پوشیده‌گویی و پوشیده‌گرایی همه مشخصات و در حقیقت عوارض فرهنگی ما هستند. اساساً در معرفت ما یک نوع پوشیده‌گرایی هست. در درک ما از مشروعیت قدرت هم باز یک نوع به اصطلاح سانسور و پوشیده‌گرایی هست. خوب، چه چیزی را باید مینا قرار بدهیم؟

به نظر من ما یک جامعه‌ی داریم که ملغمه‌ای است از جامعه‌ی سنتی با ابعاد و مسائل خودش، یک جامعه‌ی توده‌وار با مواضع و مشکلاتش، و یک جامعه مدنی با معیارهایش. حالا وقتی ما می‌گوییم سانسور نباشد از دست آورد جامعه‌ی مدنی داریم حرف می‌زنیم. اما وقتی می‌خواهند ما را کنترل بکنند بر اساس جامعه‌ی سنتی می‌خواهند کنترل بکنند. اگر شعار انتخاباتی می‌شود جامعه‌ی مدنی، پس باید از اقتضاهای جامعه‌ی مدنی هم پیروی کرد. باید گفت که اقتضای جامعه مدنی این است که آزادی اندیشه و بیان برای همه، من باید در آزادی خلق کنم و در آزادی تکثیر کنم تا با مخاطب ارتباط برقرار کنم. اگر مشکل داشت قوانین رسیدگی کنند. البته قوانین عادلانه، آزادانه و دقیق و روشن. این سیستم پی‌گیری است. گرفتاری ما این است که در این سال‌های اخیر از موضع جامعه‌ی سنتی با دستاوردهای جامعه‌ی مدنی برخورد می‌کنند. در حالی که تازه چشم‌انداز آدمی مثل من حقوق و آزادی‌ها و نهادهای دموکراتیک است، و نه صرفاً جامعه‌ی مدنی. به هر حال مشکل بحث در چاره‌جویی سانسور به این‌جا موقوف می‌شود که در موقعیت خاصی بگوییم یک اداره‌ای باشد، یا نباشد، خوب این یک بحث مقطعی است چه بسا مفید هم باشد. مسأله‌ای نیست. اما اگر بخواهیم که این جامعه‌ی سانسور زده در ابعاد مختلف قدرتش، سیاستش، فرهنگش، ادبیاتش چاره‌جویی کند برای این‌که به یک سمتی برود، باید برنامه‌ریزی همه‌جانبه کرد از دید آزادی و ضد سانسور. چون مشکل اصلی اصحاب منع و حذف خود آزادی است. چون می‌بینند اگر آزادی باشد پس نقش قیام ماب خودشان چه می‌شود. برای همین هم همیشه مغالطه می‌کنند که آزادی یعنی هرج و مرج و بی‌بندوباری. در حالی که از جان استوارت میل تا حالا هیچ لیبرالی هم آزادی را این‌جور تعبیر نکرده. آزادی در رعایت آزادی دیگران است. آن مغالطه‌ها به درد عوام می‌خورد نه به درد اهل خرد و فرهنگ.

رییس دانا: به نظر من خیلی خوب شد که این بحث به دو جنبه‌ی ظاهراً دارای شکاف کشیده شد. یکی این‌که چهره‌های متفاوت سانسور در جامعه‌ی ماست که آقای دیهیمی بیشتر بازش کردند و دیگر چگونگی و چرایی بروز و ظهور سانسور که به لحاظ تاریخی هم مطرح کردیم. حالا ویژگی‌اش بماند. این‌ها باز هم از هم جدا نیست. حالا باز هم خواهش می‌کنم صحبت بکنند دوستان. ببینید در سانسور، ما انواع و اقسامش را دقیقاً تجربه کرده‌ایم. جزو معدود کشورهایی هستیم که یک نوع نمونه‌ی خاصی را پیش نگرفتیم. ما ایجاد قوانین موزیانه و ایذایی به جای قوانین حمایت‌گرایانه داشتیم. قیمت‌گذاری‌های تحمیلی نامعقول که جناب باقرزاده به لحاظ تجربه‌شان خیلی خوب اشاره کردند. تهدید مستقیم و خودسانسوری، تهدید غیرمستقیم که جناب درویشیان هم اشاره کردند، تطمیع، و با اجازه‌ی آقای باقرزاده می‌خواهم یک نمونه‌ی جدید را که دارد شکل می‌گیرد بیان کنم آن هم سانسور توسط ناشران، بهتر بگویم توسط بعضی از ناشران است. من نمونه‌هایی را دارم. در جیبم چند مورد است، که اگر اجازه بدهید من فقط بگویم که حتماً ناشرانی را می‌شناسم که در جستجوی پیدا کردن ممیزین بازنشسته یا اخراج شده هستند یا اصلاً کسانی را دارند استخدام می‌کنند که همه از آن راه سانسور پیش از چاپ با برخی از ناشران همکاری کنند، چون نمونه‌هایی را دارم اتفاقاً خودم هم در این یک ماه اخیر در تماس گرفتن با بعضی از ناشران فعال بودم. چون این موضوع را مهم می‌دانستم. آن‌ها می‌خواهند پوشش دسته‌جمعی، یا پوشش‌هایی بدهند که در واقع سازمان‌های مافیایی و شبه مافیایی برای حذف یکی از رقبا یکی از صاحبان نظر است. این در بعضی از اهل حرفه دارد شکل می‌گیرد که این جور به توطئه‌ی سکوت و حذف کردن و همانند آن بردازد. پس انواع و اقسام تازه‌اش دارد بروز می‌کند همان‌طوری که آقای مختاری به خوبی اشاره کردند، باید یک چیزی به جز آن مسائل تاریخی مربوط به عقب‌ماندگی، سلطه‌ی سرمایه‌داران و سلطه‌ی ستمگران و آن باشد که می‌توانیم به آن بپردازیم. به جز این باید یک چیز ویژه‌ای هم واقعاً در این جامعه وجود داشته باشد یک بخش آن دولت است. یک بخش این که سرمایه‌داری نشده است، و یک بخش سابقه‌ی دولت است البته در این هیجده ساله نیست من گمان می‌کنم این هیجده ساله را ما چون به علت تعلق خاطر ویژه‌ای که به بعد از انقلاب پیدا کردیم اسم می‌آوریم، وگرنه این سابقه‌اش در گذشته است. مثلاً در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه، من سند او دارم که ...

مختاری: اولین سانسورچی تاریخ معاصر ما میرزا محمدحسن اعتمادالسلطنه است که در

دستگاه ناصرالدین شاه متصدی امر سانسور شده در آغاز قضیه. و ما از وقتی با مسأله و نهاد سانسور در دولت‌هایمان رو به رو شدیم، که اروپا کارش را تمام کرده بود. یعنی کار گرفتن جواز برای نشر کتاب را تمام کرده بود. ما در قرن نوزدهم تازه شروع کردیم به برخورد با مسأله‌ی کتاب و سانسور. برای همین است که ناهمزمانی و افتراق میان ما هست. بعد کل آن مسائل تاریخی که به آن اشاره کردم و مال فرهنگ خودمان است، مزید بر علتش شد. رفتار محرم‌علی‌خانی هم که معرف حضور همه هست. تا سال‌ها این جور بود چون محدود هم بود. خوب نهادش فردی بود و به هر حال پی‌گیری فردی داشت. بعد قضیه‌ی دوره‌ی شاه بود که مسأله‌ی اداره‌ی جواز کتاب، اداره‌ی صدور پروانه و ترخیص کتاب و این‌ها مطرح شد. من نمی‌خواستم قضیه را به دوره‌ی قبل ببرم، منتهی تجلیاتی اکنون دارد که آن بخش خیلی ابعاد خودش را متنوع‌تر بروز داده، در زمان شاه خیلی بسته‌تر بود در حوزه‌ی کتاب، به جایی رسیده بود که چند تا کلمه را خود وزارت فرهنگ و هنر اعلام کرده بود، که این کلمات نباشد، کلمه‌ی ممنوع رسید به کتاب ممنوع و بعد به قلم ممنوع. این سیر را ما قبلاً تجربه کرده‌ایم این دوره مسائلی دیگر هم دارد که خوب طبیعی است بر اساس آن ساخت‌های اساسی تاریخ صورت می‌گیرد.

درویشیان: من باز اشاره به یک مسأله‌ای بکنم که چرا از لحاظ تاریخی واقعاً یک ملتی تن به سانسور می‌دهد؟ چرا یک ملتی تن نمی‌دهد؟ من فکر می‌کنم انسان وقتی به یک جایی می‌رسد که می‌بیند در یک لحظه‌ی خاصی باید حرف خودش را بزند من می‌دانم این باز یک فرهنگ خاص خودش را پشت سر دارد. من سانسور را از لحاظ تاریخی مربوط به خانواده می‌دانم. همان‌جایی که پدر خانواده یا مادر خانواده به بچه می‌گوید در جمع بزرگان حرف نزن، خاموش باش. این‌جا سانسور است. ما از بدو تولد به محض این‌که خود را شناختیم با سانسور روبرو بودیم، این کار را بکن، آن کار را نکن. در تعلیم و تربیت امروز می‌گویند به بچه نگو نکن. به او بگو بین، بین این کار را کردی این کار درست نیست. ولی در جامعه‌ی ما بکن و نکن یکی از روش‌های تعلیم و تربیت است.

مرحله‌ی دوم مرحله‌ی مدرسه است. بچه از این خانواده‌ی که این همه تضییقات برایش ایجاد کرده می‌آید به مدرسه. اگر یادتان باشد یکی از مسائلی که همیشه موقع انشاء‌نویسی به ما می‌گفتند من درست یادم هست بابا یک وقت چیزی ننویسی بیایند سرانمان. تو کلاس بخوانی بیایند ما را بگیرند. یعنی این وحشت از همان‌جا از کودکی، از مدرسه شروع می‌شد. اصطلاح کرمانشاهی‌اش این بود چیزی ننویسی بدیدت‌مان دس. یعنی

دستگیرمان بکنند. ما در مدرسه آزاد نبودیم آن‌چه را که باید بگوییم. و این به صورت یک اصل تربیتی در ما رشد پیدا نکرد. یک نکته‌ی دیگری را بگویم که باز هم ببینیم چه‌طور از اسم کتاب، از اسم نشریه واقعاً طوری در مردم ما این معضل ایجاد شده که دچار وحشت می‌شوند که این از عواملی است که سانسور‌پذیری را واقعاً در جامعه‌ی ما رایج کرده مثلاً خانواده‌ی جوانشان را به خاطر مسائل سیاسی گرفته بودند، بعد از مدت‌ها که پدر و مادرش با او ملاقات کردند از او پرسیدند که پسر جان چه کردی؟ چه نکردی؟ و چه زده‌اند در پرونده‌ات؟ و فلان و بهمان. پدر پرسید کتابی، جزوهای، چیزی در پرونده‌ات هست؟ پسر گفت: نه، هیچ کتابی نیست. مرد گفت: الهی شکر، پس دیگر چیزی نیست. می‌بینی پدر گفت: الهی شکر، پس دیگر چیزی نیست، کاری به کار تو ندارند، رهایت می‌کنند. خیالم راحت شد.

حالا بعد از انقلاب چرا از کتاب ترسیدیم و فرار کردیم؟ یک مسأله به خصوص در این روزها این است. آن زمان معلم می‌توانست سر کلاس کتاب معرفی بکند. ما درست یادمان هست. ما خودمان خیلی از کتاب‌ها را می‌بردیم معرفی می‌کردیم. اما امروز معلم این کار را نمی‌کند. چرا؟ آقای رییس دانا از نظر اقتصادی شما باید این مسأله را بررسی کنید که معلم چنان وابسته به آن حقوق آخر برجش است. چنان بیچیده شده در تنگنای زندگی. واقعاً مسأله‌ی فشار اقتصادی زندگی که درست است سه یا چهار جای دیگری هم کار می‌کند روی سواری هم کار می‌کند. نمی‌دانم عصرها می‌رود باطش را پهن می‌کند دستفروشی می‌کند. درست است این‌کار را می‌کند. باز هم وابسته به حقوق آخر برج است که اگر این نباشد یعنی در اثر یک گزارش که این آقا فلان کتاب را آمد معرفی کرد، کارش تمام است. کسی را می‌شناختم که معلم هنر بود و رفت سر کلاس گفت: بچه‌ها درست است که هنر خط و فلان و این‌ها خوب است ولی ما زمانی می‌توانیم خطاط خوبی باشیم که در ضمن شعرهای خوبی را هم خوشنویسی کنیم بنابراین شما این کتاب‌های شعر را که معرفی می‌کنم بخوانید. بلافاصله که آمد بیرون مسئول آموزشی گفت اگر خواستی کتابی به بچه‌ها معرفی کنی باید من نظر بدهم. تماشا بکنید. پس این وابستگی اقتصادی است. در این روزگار کسانی هستند که نمی‌توانند این حقوق را از دست بدهند این هم عامل مهمی است به نظر من در، این‌که از لحاظ تاریخی ما به این صورت است که زیر بار سانسور رفته‌ایم.

رییس دانا: خوب در چند کلام خلاصه‌اش بکنیم: روانشناسی اجتماعی، فرهنگ توده‌ها، فرهنگ سیاسی، فرهنگ اجتماعی یا جامعه‌شناسی سیاسی. در این مقوله جناب درویشیان موضوع را به

لحاظ ریشه‌یابی مایل هستند دنبال کنند ولی این نافی این قضیه نیست که درست است که حالا ما وارث بوده‌ایم ولی بعد و حالا دولت‌ها یا مسئولینی داشتیم که می‌توانستند، مثل همان مثال استبداد که آقای مختاری فرمودند می‌توانستند، در جهت حذفش کار کنند یا در جهت تشدیدش، پدر سالاری و شبان‌رمگی را دامن بزنند یا ریشه‌کن کنند. سانسور را تشویقش بکنند یا پایشش بیاورند.

باقرزاده: من دنباله‌ی فرمایش آقای درویشیان می‌خواستم اشاره بکنم نمونه‌ای از این فشار را، در گذشته این‌گونه بود که یعنی قبل از انقلاب، همه‌ی ما به لحاظ موقعیت سنی به یاد داریم یک وقتی توی خانه‌ها می‌آمدند که هر کدام از ماها چندین بار، برایمان پیش آمد. اولین جایی که می‌رفتند سراغ کتاب‌خانه بود، خوب این بچه‌ی خانه وقتی که می‌بیند یک عده آمدند در خانه باباش را گرفتند کتاب‌خانه را گشتند و این باباشان را با کتاب‌ها گرفتند بردند. این اثر روانی در این بچه گذاشته تا به امروز، یعنی داشتن کتاب نیاستی جرم باشد. متأسفانه در گذشته با این برخورد می‌کردیم. بعد از انقلاب هم این کار تسری پیدا کرده و هنوز هست، و این به همان علتی است که خوب با این برنامه‌ی آقای خاتمی و همفکرانش موافقت، قانونمداری، یعنی خودشان این را حس کرده بودند که این مملکت هرچه می‌کنند از بی‌قانونی و این خودسرانگی که گروه‌ها انجام می‌دهند، است. خوب ایشان اشاره کردند کتاب در می‌آید، بله بعد از تمام این گرفتاری‌ها در می‌آید، فلان کس از ریخت و قیافه‌ی این کتاب خوشش نمی‌آید، به خودش اجازه می‌دهد بزند شیشه‌ی کتابفروشی را بشکند و آتش بزند و هیچ‌کس هم نیست که بگوید آقا این کار چیست؟ چه کار داری می‌کنی؟ یا می‌رود فلان اداره، مجله، روزنامه را به هم می‌ریزد، کامپیوتر و این‌ها را همه را به هم می‌ریزد، خوب کسی نیست دنبال این برود. پس در این مملکت یک عده این کار را می‌کنند، هر کس به سلیقه‌ی خودش امروز از ریخت و قیافه‌ی جنابعلی خوشش نمی‌آید، می‌زند توی گوش جنابعلی، یا می‌زند مغازه را می‌شکنند، این در همه‌ی زمینه‌های مختلف به‌ویژه کتاب هست. مسئول چاپخانه‌ای که داشت کتابی را چاپ می‌کرد در آن‌جا شروع کرد به خواندن، از کلمه‌ای خوشش نیامد، رفت به اداره‌ی مرکزی رنگ زد، اداره‌ی ارشاد هم بدون این‌که مطالعه بکند این کتاب واقعاً چه هست، دستور توقیف کتاب را داد، بعد به من اطلاع دادند که آقا بیا کتاب توقیف شده است.

رفتم چاپخانه، چاپخانه‌ی ۲۵ شهرپور، چاپخانه‌ی دولتی. آقا چرا باید این کتاب توقیف بشود؟ آن موقع قبل از چاپ نگاه نمی‌کردند، با این‌که این کتاب قبلاً چاپ شده بود، چاپ دومش. خلاصه بعد از چندین ماه کتاب آن‌جا بود تا از بنده

نوشته بگیرند خیلی جالب بود آن موقع نوشته هم می‌گرفتند، که آقا بنویس اجازه می‌دهی که کتابت خمیر شود. بنده هم نوشتم: اینک که بعد از دو سال و اندی اجازه داده نمی‌شود (دو کتاب داشتم) کتاب فلان و فلان انتشار یابد، اجازه می‌دهم، علیرغم میل باطنی‌ام کتابم خمیر شود. مسئول گفت: آقا یعنی چه؟ گفتم: یعنی همین، یک آدمی باید دیوانه باشد، سرمایه‌اش را به دست خودش آتش بزند. من غیر از این دیگر نمی‌نویسم.

دو یا سه روز آن‌جا ماند. مأمورین بالاخره آمدند بردند خمیرش کردند، ببینید آن چاپچی به خودش اجازه می‌دهد در این کار دخالت بکند که به او مربوط نیست. خوب تو کارت را انجام بده. آن مأمور اداره‌ی ویژه کتاب بدون مطالعه بدون بررسی برمی‌دارد سرمایه‌ی ناشر را که اندوخته‌ی کل زحماتش است، خمیر می‌کند و بعد هم هیچ‌کس نمی‌آید به داد برسد. من امیدوارم در زمان آقای خاتمی همان طوری که در برنامه‌هایشان می‌گفتند، قانونمداری، مملکت در راستای قانون عمل کند.

مختاری: من یک سؤال از شما می‌کنم، بعد شما ادامه بدهید. اگر قانونی گذاشته شد و گفت که باید سانسور اعمال شود. آن وقت چه‌گونه می‌شود؟ کار درست می‌شود؟ یعنی سانسور بی‌قانون بد است، اما قانونی‌اش خوب است؟ مثلاً همین قانون مطبوعات که از نظر من قانون محدودیت مطبوعات است نه قانون آزادی مطبوعات، چون اصل را بر آزادی نگذاشته. بل که بر سانسور و محدودیت گذاشته. باید به سمتی رفت که اگر قانون هم اشتباه بود و به جای همه چیز بر سانسور تأکید کرده بود بشود به آن اعتراض کرد و عوضش کرد.

باقرزاده: نه من در مورد کتاب هیچ سانسوری را نمی‌پذیرم و می‌گویم قانون را درباره‌ی ما اعمال کنید. قانون اساسی چه می‌گوید. همان این‌ها کی هستند که می‌خواهند برای من ناشر، شمای نویسنده، و آن خریدار و خواننده‌ی کتاب تعیین تکلیف کنند؟ این بررسان که در پشت اتاق‌های در بسته برای نشر و ناشر تصمیم می‌گیرند صلاحیت و سوادشان در چه حد است؟

رییس‌دانا: بحثان هم به نظر من می‌تواند وارد باشد، می‌توانم بگویم قانون به من اجازه می‌دهد که مبارزه‌ی قانونی علیه آن هم بکنم.

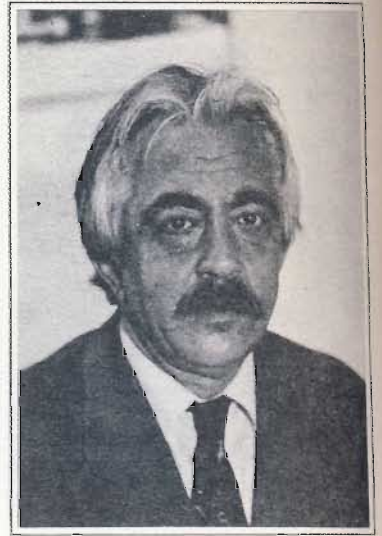
دیهیمی: خوب حالا اجازه بدهید من یک نکته‌ای را بگویم، در ادامه‌ی همین بحث هست به اضافه‌ی ادامه‌ی بحثی که آقای مختاری باز کردند راجع به این‌که جامعه‌ی مدنی شعار انتخاباتی بوده است و بنابراین حالا ما باید برویم به سمت این‌که بطبیع که این شعار تحقق پیدا بکند، به هر صورت مسأله‌ای هست که الان جامعه‌ی مدنی مسأله‌ی مطرحی است و همه می‌گویند که ما باید به سمت جامعه‌ی مدنی برویم. من می‌خواهم بدانم که آیا در

اوضاع و احوال فعلی اصلاً امکان پذیر هست که به طرف جامعه‌ی مدنی برویم یا نه؟ یک مطلب خیلی ساده‌ای که در همه‌ی این صحبت‌ها بود این بود که چاپخانه‌چی چرا دخالت می‌کند در سانسور؟ پدر و مادر چرا دخالت می‌کنند؟ معلم چرا دخالت می‌کند؟ این‌ها همه خودشان تبدیل به عوامل سانسور می‌شوند. این‌ها همه ناشی از یک مسأله است و این مسأله‌ای است که صرف قانون و قانونمداری هم نخواهد توانست آن را حل بکند. در جامعه‌ی ما در

حالا حاضر همه‌ی شهروندان هویشتان را از حکومت می‌گیرند یعنی کسی اگر بخواهد بگوید که من آدمی هستم باید خودش را به نوعی منتسب بکند به حکومت و دولت. چماق دست حکومت و دولت است و بنابراین باید با چماق دولت و حکومت به جنگ بقیه‌ی آدم‌ها رفت و یا حتا برای خود آپرو و احترامی دست و پا کرد یا وسیله‌ی امرار معاش فراهم کرد. ما با یکی از دوستان صحبت می‌کردیم. نکته‌ی خوبی می‌گفت. می‌گفت که مثلاً صنف نانوا که جمع می‌شود برای خودش نماینده‌ی صنف نانوا را انتخاب کند حتماً کسی را انتخاب می‌کند که در دولت دست داشته باشد که بتواند مثلاً آرد ارزان‌تر برایش تهیه بکند یا پارتی‌بازی بکند. برای این‌که همه‌ی شئون جامعه دست دولت است. یعنی دولت در کوچکترین شئون زندگی افراد دخالت می‌کند.

مختاری: یعنی دست حکومت است. هویت افراد از حکومت ناشی می‌شود. در جامعه‌ی ما دولت تنها سهم اندکی از حکومت و قدرت است.

دیهیمی: حکومت بله، و در حالی که در جامعه‌ی مدنی این حکومت است که هویت را از شهروندان می‌گیرد. یعنی ما تا زمانی که به این مرحله نرسیم که فرد احساس کند که اعتباری هست که حاضر است آن اعتبار را ببخشد به حکومتش، به جامعه‌ی مدنی نمی‌رسیم. الان حکومت است که می‌تواند به شما اعتبار بدهد و یا می‌تواند شما را از زندگی اصلاً ساقط بکند به ساده‌ترین وجهش، بنابراین در این وضعیت آن چه حاصل می‌شود این است که نشاط فرهنگی از بین می‌رود. امنیت ابراز عقیده از بین می‌رود، یعنی من اصلاً فکر می‌کنم که فرض بکنید که آمدند و این اداره ممیزی را هم برداشتند. من حتا قبل از این‌که مطالبم را بنویسم فکر می‌کنم که فردا در بعضی از روزنامه‌های قیم مآب چه خواهند نوشت، فردا در کتابفروشی اگر ریختند و کتابفروش را سرش را شکستند، کتاب‌هایش را آتش زدند چه خواهد شد؟ اصلاً کسی هست جلوی این چیزها را بگیرد. آیا اصلاً امکان جلوگیری از آن هست؟ و بعد حالا یک عدما‌ی این‌ها را به گروه‌های فشار منتسب می‌کنند، درست است این‌ها گروه‌های فشار هستند ولی متأسفانه این‌جا گروه‌های فشار هم کاملاً نشئت گرفته از بطن قدرت هستند. یعنی گروه‌های فشار جانبی نیستند که خود



به خودی و به انگیزه‌ی خودی و مثلاً برای دفاع از اخلاق عمومی تشکیل شده باشند، گروه‌های فشار کاملاً از بطن قدرت و حکومت سربرآورده‌اند.

نکته‌ی دیگر این است که آقای مختاری راجع به اروپا صحبت می‌کرد که مسأله پیش‌گیری و پی‌گیری و می‌گفتند اروپایی‌ها، مرحله‌ی پیش‌گیری را پشت سر گذاشتند و به مرحله پی‌گیری رسیدند. من می‌خواستم بگویم که نه حتی آن‌جا هم در زمان‌هایی که دولت‌های مداخله‌گری که در شئون زندگی خصوصی افراد دخالت می‌کردند پدید آمدند دوباره همین مسأله‌ی پیش‌گیری آمد. در آلمان، در ایتالیا، در دوره‌ی جنگ جهانی دوم، در زمان هیتلر و در زمان موسولینی کاملاً همین پیش‌گیری اعمال می‌شد. برای این‌که در آن‌جا باز دوباره حکومتی سرکار آمده بود که خود را قیم می‌پنداشت و فکر می‌کرد که همه‌گونه باید بر همه‌ی شئون زندگی افراد کنترل و تسلط داشته باشد. بنابراین مسأله صرف گذار از یک دوره‌ی تاریخی نیست چون آن‌ها آن دوره‌ی تاریخی را هم پشت سر گذاشته بودند، ولی به محض این‌که یک شرایط جدیدی پیش بیاید، یعنی این شرایط پیش‌باید که شهروند هویتش را از دولت بگیرد نه دولت و حکومت هویتش را از شهروند. همین وضعیت دوباره برقرار خواهد شد، و عوامل مختلفی به کار خواهد افتاد که سانسور را در ابعاد گسترده‌اش نه فقط به شکل ممیزی کتاب اعمال خواهد کرد بر جامعه، و نشاط فرهنگی و امنیت ترویج عقاید را از بین خواهد برد.

مختاری: اولاً این نکته‌ی آخری که آقای دیهیمی گفتند درست است می‌دانید من وجه غالب بر یک حرکت تاریخی، فرهنگی را در جوامع دیگر مطرح کردم. از انقلاب مشروطه انگلیس تا انقلاب مطبوعات در فرانسه، که می‌رویم جلو می‌بینیم یک سیر مبارزاتی به اصطلاح انجام شده از روش‌های پیش‌گیری به روش‌های پی‌گیری. این

یک روند است. طبیعی است که در جوامع اروپایی به یک هم‌چنین وضعیتی بالاخره رسیده‌اند به ویژه از لحاظ نظری و اصولی. که دیگر کسی نمی‌آید بگوید این‌جور ننویس، آن‌جور بنویس. اما این‌که بقایای عملی وضعیتی که در جامعه هست و پذیرایی دارد برای استقرار جامعه‌ی توده‌وار، بله در آلمان هیتلری هم شده در شوروی هم شده در جای دیگر هم شده اما روال عمده‌ی اندیشگی جامعه‌ی مدنی به سمت این قضیه بوده و در کنارش هم این به‌وجود آمده، خود اروپاییان هم توانسته‌اند بررسی کنند این عوامل را که چه‌طور فاشیسم بر جامعه‌ی مدنی مسلط می‌شود. استقرار فاشیسم به معنی بازگشت به سانسور هم هست. ایشان هم گفتند. جایی که به حقوق شهروندی یا اصلاً به هویت شهروندی قائل باشد، در جامعه‌ای که اساس شهروندی برقرار باشد، این مشکلات پیش نمی‌آید. جایی هم که هنوز به این وضعیت نرسیده باشد و هویت خودش را بر اساس شهروند تعریف نکرده باشد، یا مردم هنوز رعایا باشند یا آن توده‌ی ریگ باشند به تعبیر کورن هاووزر که در جامعه‌ی توده‌وار هست، این مسائل یک اصل و قاعده است. در جامعه‌ی توده‌وار در قاعده‌ی هرم جامعه انگار یک توده‌ی ریگ هست که آن را به هر شکلی بخواهند در می‌آورند. و در رأس هرم هم همیشه کسانی هستند که می‌گویند به من اعتماد کن، من راحت می‌برم. در چنین جوامعی طبیعی است که آن قضیه بازگشت هم می‌تواند بکند، بر اساس بقایای آن ذهنیت‌ها و آن نهادها و ساخت‌ها و فرهنگی که از گذشته هم در آن هست، ولی روال عمده‌اش آن اولی است. به همین سبب هم از آن دوره‌های کوتاه‌مدت گذشتند. اگرچه در همان دوره‌های کوتاه چنان فجایع بزرگ تاریخی و انسانی هم رخ داد.

رییس‌دانا: آقای مختاری حالا با توجه به بحثی که خوب باز کردید و به نظر من شما تأکید کردید و از یک جنبه فرمایشات آقای دیهیمی را تکمیل کردید. حالا با توجه به توضیحات خیلی خوبی که داده شد می‌شود خواهش کنم که جهت بدهید بحث را به سمت همین موضوع سانسور در جامعه‌ی خودمان، و مسأله‌ی آسفبار بودن کتاب و نشر و هنر. چون زمینه‌ی خیلی خوبی باز شده است.

مختاری: من می‌خواستم منال‌هایی را بگویم. از بابت این‌که چه‌طور در کل فرهنگ پدرسالار و شبان-رمگی جامعه‌ی ما یک‌گرایش به پوشیده‌گویی هست. گرایشی به حذف و منع هست. البته من موضوع را جای دیگری توضیح داده‌ام. این‌جا فقط مثال می‌زنم. در آلمان و چک‌ما در تعبیرات زبانی ما اگر دنبال بکنیم بسیار زیاد است این‌جور چیزها. مثلاً دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد. حرف نزن سرت را می‌زنند. آدمی از زبان خود به بلاست. زبان سر سبز می‌دهد بر یاد.

حرف حق تلخ است. حرف را باید هفت دفعه قورت داد. حرف را باید چند دور در دهانت بچرخانی. حق نشاید گفت جز زیر لحاف. دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز. سکوت علامت رضا است و بسیاری از این چیزها. خوب این‌ها را کی درست کرده است؟ آن‌ها را فقط حکومت که درست نکرده است. تجربه‌ی تاریخی این ملت درست کرده است. منتهی زیر سلطه‌ی حکومت‌ها. تمام این مجموعه یک جایی درست شده که این فرهنگ را شکل داده، فرهنگی که اسمش را گذاشته‌ام فرهنگ پوشیده‌گویی و حذف. خوب شما از همین در دفتر مجله بروید بیرون تا دم میدان انقلاب، با همه مصاحبه کنید. بگویید خانم یا آقا باید همه چیز را گفت؟ باید همه کار کرد؟ باید مثلاً چه حد و حدودی برای بیان برای آزادی قائل شد؟ حتماً خیلی‌ها می‌گویند بالاخره باید یک چیزهایی را رعایت کرد.

خوب حد این رعایت‌ها کجا است؟ آیا همه‌ی این رعایت‌ها حسن است و مشخصه‌ی فرهنگی است؟ مگر آن ترس‌ها و پرهیزها و رباکاری‌ها و بی‌هویتی‌ها و مسائلی که دوستان اشاره کردند از همین «سانسور ملتی» مایه نگرفته است؟ که خود چیزی جدا از «سانسور حکومتی» نیست؟

منتهی وقتی که دولت‌ها پایشان به میان می‌آید، اهمیت قضیه فراتر می‌شود، به خاطر این‌که دولت ناگزیر بایستی برآمد خرد جمعی جامعه بشود. هر کی هر کی که نیست. آن کسی که به صورت انفرادی خوشش نمی‌آید از انجام یک کاری، خوب انفرادی عمل می‌کند. ولی وقتی که پای قدرت‌ها و حکومت‌ها به میان می‌آید پیامدهای خطرناک و عظیمی دارد. مسأله سر این است که از کدام موضع بایستی با قضیه روبه‌رو بشویم و جامعه را در چه جهتی سیر بدهیم، که از این سانسورزدگی همه جانبه رها بشود، و بتواند در آزادی یا همه چیز روبه‌رو شود. و آن‌گاه در آزادی به حد و حدود اعتدال و قراردها و قانونمندی و... بپردازد. نه آن‌که همیشه از خط قرمزها به آزادی نگاه کند.

به هر حال در این سانسورزدگی عمومی اولاً ما یک فرهنگ ریشه‌دار حذف و منع داریم. ثانیاً با سیاست‌ها و عملکردهای سانسوری حکومتی مواجهیم. ثالثاً به یک خود سانسوری همه‌جانبه و کشنده گرفتاریم که خودش به نظر من باز دو جنبه دارد:

اول خود سانسوری ارادی. مثلاً از وقتی که می‌خواهیم حرفی را بزنیم، یا کاری را انجام دهیم، یا مطلبی را بنویسیم شروع می‌شود. مثلاً از لحظه‌ی نوشتن.

دوم خود سانسوری غیرارادی. یعنی پیش از آن‌که بخواهیم حرفی بزنیم یا چیزی بنویسیم، حتی از اندیشیدن به مطلبی یا مسأله‌ای پرهیز کرده‌ایم. خود به خود در جهت بعضی مسائل فکر نمی‌کنیم.



مواردی نیست که به عفت عمومی به حقوق عمومی و این مسائل مربوط باشد. و از این نمونه‌ها بسیار زیاد هست. حتا شعر فخرالدین اسعد را که دیوانش بیرون چاپ می‌شود در کتاب من گفتند بردارید.

باقرزاده: حالا آقای مختاری ببینید شما اشاره کردید به این که خوب این نوع مشکلات به هر حال مزاحم کار و زندگی و این حرف‌ها است، که مثلاً خفقان چه می‌کند، شما ملاحظه بفرمایید در این هفده هیجده سال فکر می‌کنید جامعه چند تا شاعر و نویسنده‌ی موفق و خوب تحویل داده، این سانسور، یکی از اشکالات عمده‌اش، موانع عمده‌اش این است که با استعداد درخشان در می‌افتد، بعد هم سانسور چند گانه است شما این حرف‌ها را که می‌زنید امروز در مجله چاپ می‌شود، آدم فکر می‌کند یک دموکراسی خیلی عالی است در این مملکت، اما تمام حرف‌هایی که در این مجله چاپ می‌شود وقتی می‌خواهد به شکل کتاب در بیاید اجازه نمی‌دهند، یا تصویر یا عکسی به شکل‌های مختلف به هر جهت در مجله چاپ می‌شود ولی در داخل کتاب نمی‌تواند در بیاید، راستی این چندگانگی را به چه می‌توان تعبیر کرد؟ مطالبی در مجله می‌آید اما در کتاب اجازه‌ی نشر نمی‌دهند.

مختاری: بله، تازه همین مورد که الان صحبتش بود تسری امر و نهی‌های جدید به فرهنگ قدیم است. اگر قرار باشد که شعر فخرالدین اسعد را در کتاب من حذف کنند، بعد چه پیش می‌آید؟ زمان شاه مثلاً می‌گفتند شعر عبید زاکانی سانسور شود چون گفته: موش گفتا که شاه‌گه خورده، آن موقع به خاطر کلمه ساهش می‌گفتند باید حذف بشود و سانسور می‌شد و این دفعه بخاطر بی‌تربیتی‌اش. یا توی کتاب هدایت کلمه فقیه را برداشتند، خوب اگر این‌طور باشد به شعر حافظ هم فردا تسری می‌یابد، فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که: می‌حرام ولی به ز مال اوقاف است. خوب یواش یواش اگر این نگاه بخواهد برود به تاریخ و

کتاب را دوباره می‌خوانم. البته طرف می‌رفت دوباره نگاه کند که واقعه‌ی آتش زدن مرغ آمین پیش آمد و ایشان را برداشتند و عوض شد و دو مرتبه کتاب ماند. کتاب یک بخشی دارد، درباره‌ی تجربه‌ی شعر عاشقانه در دهه‌های ۵۰-۳۰ بیست‌وسه صفحه از کتاب، گفته‌اند این را یا کلی کنید یا خلاصه کنید یا حذف کنید. یک عده هستند تمکین می‌کنند و من از آن آدم‌هایی هستم که اصلاً تمکین نکردم سر مسأله‌ی سانسور. و گفتم این حرف شما اشتباه است. همان اوایل من رفتم با مسئولی صحبت کردم، بیست‌وسه مورد ایراد گرفته بودند به کتاب. به سه مورد تقلیل پیدا کرد. با بحث و گفتگو، بعد از این که ایشان می‌خواست اجازه‌ی ترخیص بدهد، باز تغییر و تحول شد و برداشتندش و وزیر رفت و وزیر آمد و دو مرتبه گفتند کتاب باید برود به بررسی، چهل‌وشش مورد دوباره گفتند حذف شود که یک موردش بیست‌وسه صفحه است.

کتاب دیگری که برای صدمین سال تولد نیما که سال قبل برگزار شد، بایستی چاپ می‌شد و در می‌آمد، یک مصاحبه‌ی مفصلی است راجع به شعر امروز و نیما و فرهنگ و سیاست. همان چیزهایی که من می‌نویسم، یک دو نمونه‌اش را من می‌گویم که به این مباحث ما می‌خورد. مثلاً گفته صفحه‌ی ۳۹ کل بحث حذف شود. بحث این است: از رو می‌خوانم از زمان مشروطه در سنت استبدادی فکر، در سنت استبدادی زبان و در سنت استبدادی سیاست طبیعی بود که هیچ یک از پیشنهادها می‌مدن پذیرفتنی نباشد. سال‌های سال مردم این کشور مبارزه کردند تا این موضوع ساده پذیرفتنی شود که آزادی خوب است، اما سنت‌گرایان آزادی را اساساً مشموم می‌دانستند. تازه الان هم از نظر خیلی‌ها چیز خوبی نیست، نهادهایی که مشروطه به لحاظ قانونگذاری ایجاد کرد، مثلاً عدالت‌خانه برای مردم، که همه می‌خواهند به آن برسند، همه و همه در تقابل با استبداد بود.

این بحث در همه‌ی مجلات این روزها دارد نوشته می‌شود. درسته؟ اما در کتاب می‌گوید حذف بشود. یا موردی هست که گفته شده از صفحه‌ی ۱۰۰ تا صفحه‌ی ۱۰۵ حذف شود. وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم این موارد مربوط است به موانعی که بر سر راه شعر نوآورانه‌ی امروز هست؛ یک چیز تخصصی است. محافظه‌کاران شعر نیمایی و سنتی که قبل از نیما بوده‌اند، و دوره‌ی آن‌ها سپری شده، حالا آمده‌اند. و از این قبیل. معلوم می‌شود بالاخره آن پشت یک کسانی هستند که اهل بخیه‌اند. فکر می‌کنند مثلاً این حرف‌ها نباید بیاید توی جامعه. خوب اگر کسی مخالف این‌ها است می‌تواند بعداً بنویسد این نظر را نفی کند، رد کند، یا بگوید که اشتباه کردی، حرف درست این است. ولی این‌ها

خود به خود خیلی از امور را مثل «تابو» تلقی می‌کنیم و طرفش نمی‌رویم، گاهی خودمان هم متوجه نمی‌شویم که سراغ خیلی مسائل نمی‌رویم. حالا من دو سه نمونه هم از چیزهایی که از کتاب‌هایم گفتند حذف بشود یادداشت کرده‌ام می‌خوانم. ببینید وقتی یک مرکز درست می‌شود، به نام سانسور، یا قانون‌گذارنده می‌شود، و دولت ایران یکی از این استثناها است که می‌گوید آره من سانسور می‌کنم و این را کاملاً به روشنی می‌گوید، پس حاصل این می‌شود که یک دفعه مثلاً از یک نویسنده چند کتاب آن‌جا می‌ماند. من چند تا کتاب دارم آن‌جا. خوب یک نویسنده باید چند سال کار بکند تا بشود هفت، هشت تا مثلاً توی یک اداره انبار کند؟

رییس‌دانا: و شما هم آقای مختاری در واقع یک نویسنده‌ی حرفه‌ای هستید.

مختاری: بله، به معیشت ضرر می‌خورد، به امنیت اجتماعی آدم ضرر می‌خورد. اصلاً بدترین مشکلی که برای من نوعی پیش می‌آید صرف‌نظر از همه‌ی مشکلات اقتصادی و به خصوص اضطراب یک چیز دیگر هم هست، و آن این است که مرا از گفتگو با مخاطبم باز می‌دارد. چیزی که می‌توانست باعث رشد من بشود، من بدون تبادل نظر با مخاطبم اصلاً در جا خواهم زد. اگر کتاب من در بیاید برخوردار بشود، نقد بشود، گفتگو بشود آنوقت است که من می‌توانم خودم را تصحیح بکنم. خود را یک قدم جلوتر ببرم. ولی وقتی که کتاب می‌ماند خوب رشد هم می‌خواهد.

من یک کتاب دارم از دوره‌ی آخر وزارت آقای خاتمی تا کنون در وزارتخانه است به نام «هفتاد سال عاشقانه». این جا یک بحث جالبی هم هست که آقای باقرزاده باید بازش بکنند. من فقط اشاره می‌کنم. آن موقع کتاب‌ها اول چاپ می‌شد بعد اجازه‌ی ترخیص می‌گرفت. یعنی کتابی که هشت‌صدوپنجاه صفحه است من از ناشر آن خجالت می‌کشم. سرمایه‌ای برای هشت‌صدوپنجاه صفحه کتاب چه قدر است؟ این شش سال است دارد خاک می‌خورد در چاپخانه. چه قدرش هم حتماً پوسیده است. چند نمونه‌اش را که گفته‌اند باید حذف شود برایتان می‌گویم. صفحه‌ی ۵ آن گفته است (که ضمناً تز کتاب بر اساس همین خطی است که می‌گویم): شاعران و عاشقان معاصر به عشق واقعاً زنده‌ی انسانی گراییده‌اند. خوب کتاب اساسش بر همین تز است. آن مسئول پشت پرده گفته که این سطر را حذف کنید. من با یک عده از آقایانی که دوره‌های مختلف آمدند و رفتند یعنی تا آقا می‌آید تجربه پیدا کند باز آن را برمی‌دارند با یکی از آن‌ها من صحبت کردم، (تلفنی البته) گفتم آقا این جمله چیست؟ اروتیک است؟ وقاحت‌نگاری است؟ سیاسی است؟ این چیست؟ گفت که بگذارید من



تسری پیدا بکنند اصلاً همه چیز را باطل می‌کند. ما دیگر قصاید سوزنی که نباید بخوانیم هیچ، عبید زاکانی هم نباید بخوانیم. این فرهنگ آخه باید چه جوری به دنیا معرفی بکنند یک طنزنویس به این بزرگی تربیت کرده. کجای دنیا باید این را بگوییم. خوب از کدام زاویه‌ی آن ملغمه‌ی جامعه‌ی مدنی جامعه توده‌وار جامعه سنتی دارند به مسائل نگاه می‌کنند. مشکل ما به هر حال همه جانبه است. باید دید چه روالی باید باشد، چه کاری باید باشد، چه برنامه‌ی طولانی مدت باید برگزار بشود تا وقتی که یک جامعه بتواند پذیرای این بشود که شما حرفتان را بزنید، من هم حرفم را می‌زنم، احیاناً اگر هم مشکلی پیش آمد بایستی جایی به آن رسیدگی بشود.

باقرزاده: این امکان‌پذیر نیست مگر پنجاه یا شصت سال آینده. جامعه‌ای می‌تواند به رشد فکری و عقلانی برسد که در آن تعاطی افکار وجود داشته باشد. احزاب آزاد باشند. نشریات در قالب قانون اساسی بتوانند نظرات مخالفان و موافقان دولت را به روشنی به چاپ برسانند. چیزی که آقای خامنه‌ی را با چنین رأی بالایی به ریاست جمهوری رساند، صحبت‌ها و مصاحبه‌هایی بود پیرامون قانونمندی و این می‌رساند که مردم به چه چیز نیاز دارند، و کمبودی که جامعه از آن رنج می‌برد عدم رعایت قانون است.

مختاری: یک مورد دیگر هم در این جا لازم است بگوییم به لحاظ تجربه‌هایمان در بحث سانسور، و آن این است که در برخی از موارد هست که کتاب‌های من رفته آن‌جا نه‌ها می‌گویند نه، نه!

گم می‌کنند کتاب را. اصلاً کتاب را جواب نمی‌دهند. این دو موردی که گفتم مال موارد مشروط است. به عنوان کفاب مشروط و کتاب غیرمشروط. یک رقم هست اصلاً‌ها و نه ندارد. و جالب این است که من کتاب تجدید چاپی دارم که مانده مثل انسان در شعر معاصر یا حماسه. چرا حالا آن‌ها را اجازه نمی‌دهید؟ خوب مشکل این است. این‌ها انواع و اقسامش است.

دیهیمی: نکته‌ای در صحبت شما بود. آن نکته را یک کمی بازتر بکنیم و آن مربوط به همین مسأله‌ی سانسور و انواع سانسور است که در اداره‌ی ممیزی هست. در اداره‌ی ممیزی یا کتابی را می‌پذیرند یا اگر مجوز ندادند مشروط به اصلاحاتی می‌کنند یا اصلاً غیرقابل انتشار اعلامش می‌کنند. در مواردی می‌گویند چه چیزهایی باید اصلاح شود. اما یک نکته‌ی مضحک‌تر هم در اداره‌ی ممیزی هست و آن این است که این متولیان وزارت ارشاد برای شما رسالتی قائلند، یعنی بعضی موارد هست که به کتاب ما ایرادی نداشتند، نمی‌گفتند اخلاقی نیست، نمی‌گفتند نمی‌دانم سیاسی است. می‌گفتند که اصلاً فایده‌ای ندارد این کتاب در بیاید. از جمله مثلاً کتاب پابلو نرودا را ما می‌خواستیم در بیاوریم می‌گفتند این شاعر راجع به پیاز شعر گفته. خوب پیاز که شعر گفتن ندارد. شما این را برای چه می‌خواهید در بیاورید؟ در حالی که آن آدم متوجه نمی‌شد آن پیاز را تشبیه کرده بود به ستاره‌ی شب تنگ‌دستان و خیلی زیبا هم بود.

رییس دانا: و شاید هم متوجه شده بوده، آقای دیهیمی.

دیهیمی: اصرار در اصرار که این کتاب شما اصلاً رسالتی ندارد، برای چه می‌خواهید این کتاب را در بیاورید. اصلاً قرار است مثل این که آن‌ها علاوه بر این که متولی اخلاق عمومی و متولی به اصطلاح فرهنگ ما و مسائل سیاسی هستند رسالتی هم برای ما قائل باشند. یعنی ما در جهت رسالتی که برای ما قائلند باید بنویسیم. و حالا که گویا صحبت می‌شود قانون مطبوعات را بگذارند برای کتاب، این مشکل پیش خواهد آمد که قانون مطبوعات رسالت تعیین کرده است، یعنی مطبوعات حق ندارد غیر این کاری که برایش تعیین شده است کاری انجام دهد. من می‌گویم این اصلاً در حوزه‌ی اختیار هیچ‌کس نیست. من اصلاً دلم می‌خواهد برای سرگرمی و تفنن یک حرفی را بزنم یا رسالتی غیر از آن چه آن‌ها می‌پسندند برای خود قائلم. چرا کسی باید جلوی مرا بگیرد؟ به چه دلیل باید جلوی مرا بگیرند؟ و اصلاً آیا قرار است که ما آدم‌هایی باشیم که تمام اجزاء زندگی ما، هر کلمه‌ای که از دهانمان درمی‌آید در جهت رسالتی باشد که حکومت برای ما قائل شده است؟ اصلاً لزومی ندارد هر حرف آدم رسالت داشته باشد. آدمیزاد است و دارد زندگی

می‌کند و زندگی جنبه‌های متنوعی دارد. من می‌خواستم این یک نکته هم روشن بشود.

رییس دانا: به نظر من یکی از محورهایی که قرار بود قبلاً هم در موردش صحبت کنیم همین است که اساساً وقتی از قانونمندی صحبت می‌کنیم آیا موضوع مجموعه قوانین یاسا و ظالمانه‌ای است که مورد قبول نیست؟ یا به روش مسالمت‌آمیز مورد نظر آقای باقرزاده یا به روش قانونی می‌خواهیم به قوانین موجود اعتراض بکنیم. اما نکته‌ای که گمان می‌کنم این‌جا من از بیان شما و از صحبت‌های آقای مختاری هم برداشت می‌کنم این که شاید یک حساسیت‌هایی نسبت به برخی افراد وجود دارد. ممکن است دولتی حساسیت‌ها را نفی کند، یا ظاهراً نشان دهد که کنار می‌گذارد. ممکن است حسن نیت هم داشته باشد. بعداً این می‌شود که شماری از ناشران، چاپخانه‌داران، کسان دیگر آن حساسیت‌ها را به عهده می‌گیرند. خیلی موارد است دیدیم بعضی از دولت‌ها این چیزها را کنار می‌گذارند. دست خودشان را کنار جوی می‌شویند بعد هم یک کس دیگری این مسئولیت‌های مهم را به عهده می‌گیرد. روی بعضی از افراد هم همین حساسیت‌ها وجود دارد. ندیده می‌گوید این کتاب را از فلان شخص چاپ نمی‌کنم. من شخصاً در این مورد تجربه دارم.

درویشیان: واقعاً ما با چه نابه‌سامانی‌هایی روبه‌رو شدیم در این اداره‌ی ممیزی. اشاره کردند آقای باقرزاده راجع به گم شدن کتاب. بسیاری از مواقع کتاب‌های ما گم شد. ببینید دو کتاب مرا دو تا ناشر در دو زمان مختلف بردند به اداره‌ی ارشاد. یک سال پیش، در دو زمان. اگر بگوییم این دو کتاب را یک ناشر یا هم برود، روی هم بود، می‌گوییم خوب یا هم گم شده. ولی در دو زمان مثلاً یک ماه اختلاف داشتند. گفتند: گم شده. این ناشر رفت گفتند: گم شده. آن یکی ناشر رفت گفتند: گم شده. شش ماه کتاب‌ها گم شدند، آخرش یکی از ناشران هفت یا هشت‌هزار تومان داد دوباره زیرا کس گرفت از نسخه‌ی اصلی، اما یکی از ناشران به آن‌ها گفت نه، من کتاب را دست شما دادم، رسید گرفتیم، این هم رسید دفترخانه است. اصلاً نمی‌خواهم چاپ کنم، کتابم را بدهید. گفتند نه. کتاب نیست و گم شده و این‌جا نیست و فلان و این‌ها. مسئول از دهانش در رفت و گفت خودت بیا و بگیرد. این گرفت این را فردا با ثناگردش که شخص زرنگی بود آمدند آن‌جا را به گشتن. این طرف و آن طرف و از یک گوشه‌ای هر دو کتاب را پیدا کردند. گفتند: بفرما. بعضی از مواقع کتاب را اجازه می‌دهند. بعد پنج یا شش ماه معطل می‌کنند و بعد هم می‌گویند اجازه‌ی کتاب گم شده. اجازه‌ی کتاب را دادید شما چطور گم شد؟ مثل این که این‌ها لحظه‌لحظه می‌خواهند حکومت بکنند. بگذار این پنج ماه هم بگذرد. آخه بابا این کتاب چه می‌کند با دوهزار تیراز. وقتی مرا برای پرس و جو



اصطلاح صاحب‌نظرانی که بر از لحاظ اقتصادی می‌خواستند یک شبه ما را ببرند به سنگاپور. این مجموعه هم به همان اندازه در این مشکل ما سهیم بوده در این سال‌ها. من خواهش می‌کنم با تخصصی که آقای دکتر رییس‌دانا دارد، این مسأله را به عنوان یک مشکل اساسی برایمان باز بکنند که سبب شده مردم از ناچاری اصلاً کتاب خواندن را تعطیل کنند.

رییس‌دانا: بله، آقای مختاری، من قرار نبود

که زیاد در این میزگرد صحبت کنم فقط یک نکته‌ای را بگویم که در واقع قرار شد خدمتگزار این جلسه باشم. همین کار را هم ادامه می‌دهم. ولی در آن مورد که می‌گویید من هم خیلی خلاصه بگویم که بحث باز بشود. چون من مطمئنم که شما در این زمینه به اندازه‌ی من می‌دانید. این است که یک دور باطل بین عقب‌نشینی فرهنگی، حذف فرهنگی و منافع اقتصادی ویژه در یک جایی دارد شکل می‌گیرد. داستان به این صورت است که از یک سو حذف می‌شود آثار بزرگان، کار اندیشمندان، خلاقیت نویسندگان، شاعران ما، مترجمین خوب ما. وقتی که حذف می‌شود، آن باقیمانده‌ی تقاضاهایی که برای کتاب، برای کتاب خواندن وجود دارد که به عنوان یک نیاز اجتماعی قطعی انسان است متوجه حذف نشده‌ها می‌شود، به هر حال مقداری از بودجه‌ی خانوار تمایل دارد که به این سمت حرکت بکنند، که همین‌طور که درویشیان به خوبی گفت چقدر هم سانسور می‌بیند و نامهربانی از آن سو. وقتی آن خلاقیت‌ها، آن ارزش‌های عالی و خوب حذف می‌شود، این تقاضاها خود را متوجه یک آثاری که قرار نیست در این مجلس اسمش را بیاوریم ولی تقریباً همه می‌دانیم که پس ذهن من چیست می‌شود. متوجه آن قصه‌ها، آن نوشته‌ها، آن تحلیل‌ها می‌شود. خوب در دور بعد کسانی که در آن زمینه‌های پرارزش کار می‌کردند ضربه می‌بیند، گامی به عقب می‌کشند، تعدادی از آنان از صحنه

اگر می‌بینید که چهره‌ای ندارد، مثل کاسه‌ی نشسته می‌ماند. کاسه‌ی چینی نشسته. وقتی شستی، یعنی وقتی که این را بردی بند انداختی و بزک کردی، شب عروسی قشنگ می‌شود. آقا می‌گویید این را حذف بکن، بابا این چه قدر قشنگ است من لذت می‌برم از این؛ چرا حذف بکنم؟ در فرهنگ دست بردند. در فولکلور ما دست بردند. این افسانه را حذف بکن. این افسانه را که هزاران سال است دارند این مردم می‌گویند و می‌شنوند، شما حذف بکن.

مختاری: حالا ببخشید این جزء

زیبایی‌هایش بود، یک مسأله‌ی خیلی عادی تر هست در فرهنگ ما موارد فراوانی به کار می‌رود که به اصطلاح بی‌تربیتی است. مثلاً ما می‌گوییم به گربه گفتند شاست دوا است رویش خاک کرد. تعبیرهایی مثلاً یزدی‌ها به کار می‌برند مثلاً اگر کسی بچه‌ای، رفته باشد پولش را حیف و میل کرده باشد می‌گویند رفته به فلان سگ زده. همه این را می‌گویند. بین خود مردم همه چیز هست. ولی خوب اگر قرار باشد این‌ها در نوشتار حذف بشود توی زبان مردم هست که، در آن کتاب مصاحبه که من اشاره کردم جایی گفته شده بالاخره آدم غذا می‌خورد، دفع می‌کند، فحش هم می‌دهد، آلت تناسلی هم دارد و غیره. و بالاخره آدم آدم است. گفته است این‌ها را حذف کن.

درویشیان: این‌ها در دهخدا هست، در

کلیات سعدی هست در بسیاری از کتاب‌های شعرای ما هست. آخر این یک چیزی جزء فرهنگ ما بوده به هر حال کم یا زیاد. بعد من این را تهاجم فرهنگی از داخل می‌دانم. مقاله‌ای در سلام نوشته شده بود که به آقای مختاری هم نشان دادم به اسم خداحافظی با قاتلان ادبی. چه قدر جالب نوشته است. قاتلان ادبی. باور کن قتل عام کرده‌اند آثار ادبی و فولکلور و فرهنگ این مملکت را. قتل عام کرده‌اند این‌ها.

رییس‌دانا: ببینید من از آقای درویشیان

خیلی متشکرم خیلی شیرین روی این نکات که واقعاً غم‌انگیز هست تأکید کردند، روی ضایعات این فرهنگی که اتفاق افتاده است. یک بحثی هم من به لحاظ تخصص خودم پشت این قضیه می‌بینم.

مختاری: پیش از این که شما بحثتان را

شروع کنید من یک پیشنهاد اختصاصی هم به خود شما دارم، لطفاً اگر صلاح می‌دانید با هم توضیح بدهید. ببینید بحث بر سر این شد که سانسور و به خصوص برخورد بخش سنتی یا عقب‌افتاده‌ترین بخش‌های ذهنی جامعه با مسأله کتاب و فرهنگ این بلاها را به وجود آورده. اما من این را هم اعتقاد دارم، ولی توضیحش و تعبیرش با شماست، که در این سال‌های اخیر به همان اندازه ما از این بخش صدمه دیده‌ایم که از بخشی که عقلانیت اقتصادی را خواست حاکم بکند دیدیم. از کتاب ما، نشر ما و حوزه‌ی فرهنگ ما عقب‌نشینی کردند همان به

بردند گفتیم؛ بابا چرا شما از این دوهزار تیراژ کتاب می‌ترسید؟ شما که نودونه‌درصد طرفدار دارید در این مملکت. گفت نه، نودونه‌هشت‌دهم طرفدار داریم. گفتیم؛ باشد. من اشتباه کردم، نودونه‌هشت‌دهم درصد از این دوهزار تیراژ من چه وحشتی دارید که گمش می‌کنید، بعد اجازه‌اش را هم گم می‌کنید. بعد که اجازه‌اش گم شد شش ماه تازه گفتند: خوب، آن عده که بررسی کردند، عوض شدند. دوباره باید بررسی شود. از این مسائل.

چرا چهره‌های جدیدی در ادبیات ما پیدا نشده. همه از آن قدیمی‌ها هستند. چرا؟ اولاً چهره‌های جدید باید از بین جوانان ما پیدا شوند بیایند، جوان‌های ما را آن‌ها که تحصیل کرده هستند، ببینید آقا، با چه مشغول می‌کنند، با جزوات کنکور. باید قبل از کنکور آن قدر بخوانی، نه این‌که یاد بگیري، یاد گرفتن مهم نیست. روش تست زدن را باید یادگیری. چه‌طور تست بزنی که قبول بشوی. مسأله این نیست که چیزی یاد بگیري بل که باید مغزت را روی این مسأله به کار بباندازی که تست بزنی تا قبول بشوی، پول بدهی و روش تست‌زنی یاد بگیري. کی کتاب می‌خواند و چرا کتاب بخواند. کتاب بخواند که نویسنده بشود کتابش برود آن‌جا، از گرسنگی بمیرد. مطابق آن چه که پدرش دارد زجر می‌کشد، نگاه می‌کند دیگر. آقا این چند ساله لطمه‌ای که سانسور به ما زده، میزبانی به ادبیات و هنر ما زده، به فرهنگ و فولکلور ما زده جبران‌ناپذیر است. آقا مردم در دهات می‌نشینند داستان‌های فولکلوریک را شب‌ها تعریف می‌کنند، می‌خوانند، نمایش‌های روستایی بازی می‌کنند. هیچ مسأله‌ای نیست. همچنین که آوردی این‌ها را این‌جا دادی از دویست تا افسانه در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران که من ده جلد تهیه کردم، جلد اول را می‌گوید از دویست تا افسانه سی‌وسه تایی آن را بردار. بابا این فرهنگ است نمی‌شود الف و ب داشته باشد ولی ب نداشته باشد که، چه‌طور من این را بردارم؟ برای چه بردارم. چرا؟ این فرهنگ مردم است. خودشان هم قبول می‌کنند. آن آقا گفت قبول داریم واقعاً. گفتیم در فرانسه در شوروی سابق و در آلمان این‌کار را کردند فقط ما کشور چهارمی هستیم که این‌کار را داریم می‌کنیم. زحمت کشیدیم، رنج بردم برای این کار، شما حالا سی‌وسه تا از این افسانه‌ها را برداشتی؟ می‌گوید: نه، نباید این کار را بکنیم جلوی من می‌گوید نباید این کار را بکنیم، بعد می‌گوید که نه باید این‌ها حذف بشود. فولکلور ما را باعث شدند که دست‌کاری بکنیم. فرهنگ لغت را دست‌کاری کرده‌اند. همان فرهنگ کرمانشاهی که من درآوردم. ببینید آقا می‌گوید این را حذف کنید. چه چیز را حذف کنیم؟ خوب توجه کنید. در آن فرهنگ من آورده‌ام مثل کاسه چینی. توضیح دادم دختر مثل کاسه چینی می‌ماند وقتی به خواستگاریش می‌روید،



خارج می‌شوند یا انرژی‌شان را از دست می‌دهند. دوباره این منابع به آن سمت نامطلوب یا نارسا و غیرفرهنگی و مبتذل و سطحی حرکت می‌کند. و دوباره به همین امر تشویق می‌شود. به این ترتیب یک نظام سرمایه‌داری ضعیف بد عمل‌کن ناکارآمد کاسب‌کارانه در رشته‌ی چاپ و نشر رخنه می‌کند. نظام چاپ و نشر سرمایه‌دارانه مثلاً در انگلیس هم داریم. ولی دچار این دور باطل نمی‌شود. این‌جا جای این بحث من نیست که من در مورد سرمایه‌داری اساساً اعتقاد دارم که این نظام جای فلاح و رستگاری را نشان نمی‌دهد. این را نمی‌خواهم بگویم. چرا نمی‌خواهم بگویم برای این‌که ما می‌بینیم در نظام سرمایه‌داری غرب هم همین وضعیت دارد عمل می‌کند از آن رو به ویژه متأسف هستم که این‌جا شکل بدش دارد عمل می‌کند. به این معنا که به صورت انحصارگرانه، مشارکت در فرایند اجتماعی سانسور، مشارکت در فرایند اجتماعی سرکوب پنهان کار می‌کند. برخی از ناشران باز با پوزش از جناب باقرزاده ممکن است شما را هم از صحنه بیرون کنند آقای باقرزاده. افراد خوبی مثل شما را و نویسندگانی چون مرا از صحنه بیرون بکنند. یک جریان پول‌ساز و سودساز و غیرفرهنگی را به جایش بیاورند. آقای دیهیمی که می‌آید وارد این عرصه می‌شود، خودش اهل قلم است، فرض کنید که دستش را بالا می‌زند، به زودی ممکن است از صحنه خارجش بکنند آن جریان. آن جریان می‌گوید چه؟ می‌گوید این جور کتاب‌ها را چاپ نکنید. فرصت هم می‌دهد برای کتاب‌های آن‌چنانی. در دور بعد منابع و امکانات را به سمت خودش می‌برد. یک مثال بزنم. معذرت می‌خواهم از هموطنان ایرانی مقیم خارج از کشورمان. ولی ببینید هیجده یا نوزده سال پیش کسانی که موسیقی‌ای را با خودشان آنجا بردند این موسیقی رشد نکرده، آن‌ها هم رشد نکردند. معلوم می‌شود موسیقی در آن‌جا به یک بن‌بستی رسیده که یک قدم جلو نرفته. ولی چون

آن‌ها عادت کرده‌اند همین را مصرف کنند، و بعد در دور بعد تقاضاکننده‌ی همین می‌شوند. بعد دوباره همان خواننده و همان نوازنده، دوباره بازار گرمی می‌کنند. من در این باره بیشتر از این صحبت نمی‌کنم. به هر حال بحث را باز کردم که عزیزان صحبت‌کنند.

مختاری: من یک گیری دارم که واقعاً می‌خواهم شما کمک بکنید. ببینید من می‌خواهم ببینم در این واگذاری سرنوشت فرهنگ و ادبیات و کتاب به علامت‌دهی قیمت‌ها، از اصطلاح‌شناسی شما استفاده می‌کنم، این‌جا سرکتاب و فرهنگ چه می‌آید؟

رییس‌دانا: من این را خلاصه برایتان توضیح می‌دهم در یک کلمه دیگر نظرم را می‌گویم که عرض کردم من دارم بحث را باز می‌کنم که شما که در این زمینه حرفه‌ای‌تر هستید صحبت کنید. در این زمینه همان بلایی اتفاق می‌افتد که در خصوصی‌سازی به سر اقتصاد ایران آمد. گفته شد خصوصی‌سازی یعنی استفاده از علامت‌هایی که بازار می‌دهد، شاخص‌ها و شاخک‌هایی که بازار می‌دهد بهتر از شاخص‌ها و شاخک‌هایی است که نظام برنامه‌ریزی متمرکز با فشار بر ذهنش و حافظه‌اش می‌خواهد بدهد. و بعد هم حتا شماری طرفداران اقتصاد با برنامه و سوسیالیست‌ها هم آن را پذیرفتند. شمار زیادی از آن‌ها درآمدند که آقا بازار چیز بدی نیست. و بالاخره نظراتی بر آن بود که بازار به خاطر علامتی که دارد می‌تواند بازار در نظام سوسیالیستی هم باشد. ولی ما چه کار کردیم؟ ما به جای این مجموعه، در جریان خصوصی‌سازی رفتیم از یکسو سرمایه‌ها و منابع دولتی را به ثمن بخش فروختیم، چوب حراجش را زدیم و دادیم به دست سرمایه‌دارانی بس ناکارآمدتر از همان بوروکراسی که ناکارآمد بوده و هست. این کار را کردیم. دوم این که خصوصی‌سازی را از کجا شروع کردیم؟ از آن‌جایی که اتفاقاً باید نمی‌کردیم. از مدارسمان شروع کردیم. ما آمدیم فرهنگ را، مدارس را در واقع قیمتش را بردیم بالا. حالا می‌گوییم جشن عاطفه‌ها بگیریم. کسی دیگر می‌تواند در این جشن عاطفه‌ها پول بدهد؟ پدرش دارد درمی‌آید خانواده‌ی متوسط و کم‌توان با این پولی که دارد برای مدرسه برای معلم سرخانه، برای دانشگاه، برای تست‌تزن حرفه‌ای می‌پردازد و غیره. پس ما سرنا را از آن طرف گرفتیم زدیم. و خصوصی‌سازی را از این‌جا شروع کردیم. در مورد این بحث هم استفاده از علایم به معنای این‌که فرصت بدهیم برای انحصارگرانی که می‌خواهند از طریق تحمق، عقب‌نگهدارندگی فرهنگی و جانشین کردن کتاب‌های بی‌ارزش به جای کتاب تحقیقی و غنی، موسیقی آن‌چنانی به جای موسیقی، به سمت سود بر پایه‌ی تحمق راه

پیدا کند. این عبارت از استفاده‌ی درست از علایم بازار نیست. البته همین بازار نشر باقرزاده را هم دارد. همین نشر طهوری را هم دارد. در همین بازار نشر هم‌هی زحمت‌کشانی هم که این همه آثار خوب چاپ می‌کنند و بهتر است که اصلاً اسم نیاورم هستند. ولی چون ما از این‌که علایم بازار از این نیرو بیرون بیاید استفاده نمی‌کنیم و فرصت را برای انحصارگران، برای کاسب‌فروشان، برای حذف‌کنندگان فرهنگی برای سمسارهای فرهنگی می‌دهیم، این کار نتیجه‌ی خودش را دارد. آن وقت حرف همدیگر را هم نمی‌فهمیم. من به نوعی به سرمایه‌داری حمله می‌کنم و می‌گویم باعث و بانی فقر فرهنگی شده. آن طرف هم فردی مثل باقرزاده می‌گوید آقا این نظام نیست. در این نظام خوب هم می‌شود کار کرد. پس راه حل چه می‌شود؟ وقتی چنین مسائلی را که هیجده یا نوزده سال است به سر این فرهنگ آمده و پیش از آن هم آوردند و به هر حال آن انقلاب شد و آن نظام کهن رفت و الان ما مانده‌ایم. این است که کلیه‌ی کسانی که این مسائل را به بار آوردند می‌باید در جهت اصلاحش خودشان اقدام بکنند، و یا فرصت اقدام به ما بدهند. به این معنا که باید بودجه و سرمایه بدهند در اختیار ناشرین. و در اختیار اتحادیه‌ای دموکراتیک و نظارتی از ناشرین و نویسندگان که همت کردند و می‌خواهند در واقع این دور باطل را یکجا جلوبش را ببندند. به یک دور به اصطلاح خلاق و زنده و رو به توسعه تبدیلش بکنند. ببینید، امسال سیزدهمین سال زحمتی است که من روی یک کتابم به نام اقتصاد کاربردی کشیدم. دوهزار و دویست، یا دوهزار و سی صد صفحه که تحقیقی فشرده است. حالا ناشر می‌گوید چاپ این کتاب سودآورتر از چاپ فلان خاطرات فلان جاسوس پیش‌یا افتاده نیست. باری یک ناشر خوب قوم و خویش من است. همدیگر را هم خیلی دوست داریم. ولی من حاضر نیستم که به او دو، سه دفعه تلفن کنم ولی احساس بکنم دارد بانگرانی به سرمایه‌هاش می‌اندیشد. و کسی این دست و آن دست می‌کند یا در رو در بایستی است. بعد وقتی اصول اقتصاد که حاصل سیزده سال تلاش من است نه ترجمه است، نه تالیف و تمام تحقیقاتی که انجام شده. وقتی این کار مانده، ناشر پیدا نمی‌شود، بی‌اعتنایی می‌بیند. وقتی این کار چاپ نشد و کتاب خاطرات فلان گل‌فرند شاه چاپ شد. درست‌ه؟ من به آن ناشر و به آن مأمور ممیزی و به آن دولت می‌گویم می‌دانی چرا کتاب من خواننده ندارد، تو مسئول هستی و تو کردی، تو فرهنگ را به این‌جا کشاندی. محمد مختاری که درباره‌ی نقش انسان در باره‌ی موضوع انسان در شعر فارسی دارد صحبت می‌کند، و چه چیزی از این درخشان‌تر؟ و درویشیان که چه چیزی از قصه‌های آقای درویشیان قشنگ‌تر؟ بماند

معضل یعنی یک فرهنگ چه می‌خواهد؟ آقای وزیر جدید ارشاد می‌گوید: می‌خواهم وزارت ارشاد زینت جهان باشد. این همه زینت ما داریم. این‌ها را بگذاریم یک مقدار رو بشود. خیلی خوب در یک چنین شرایطی وقتی کتاب من چاپ نمی‌شود ایشان مسئول است، مسئول است که الان می‌گوید: آقا کتابتان پنج میلیون یا شش میلیون سرمایه دارد. و من نمی‌دهم زیرا فقط در رشته سودساز سرمایه‌گذاری می‌کنم.

پس یک صندوقی درست بکنید. این صندوق را خود نویسنده‌ها اداره‌اش بکنند، نه این‌که دولت بپاید، چون دوباره می‌شود یک دولت بوروکرات ناکارآمد، و می‌خواهد به نوع دیگر مداخله بکند. این صندوق نباید برود به دست سرمایه‌داری انحصارگر بخش نشر. صندوق باید مال ناشران، نویسندگان باشد. من به عنوان اقتصاددان به اطلاعاتان برسانم اصلاً مهم نیست یک میلیارد تومان اصلاً چیزی نیست برای این اقتصاد، برای توسعه در کشور، اگر به مصرف انتشار آثار فرهنگی و تحول در ساختار فرهنگ برسد. اطمینان می‌دهم به شما از ضروریات میرم است. از فلان سقفی که ترک برمی‌دارد و می‌رویم مرتب اصلاح می‌کنیم حتماً میرم‌تر است، حتماً مؤثرتر است. یک میلیارد تومان در اختیار بگذارند، به صورت نظارتی و محکم و قانونمند برای چاپ و نشر، در اختیار ناشران خوب، سازمان‌های مؤثر نویسندگان عزیزمان بگذارند. آثار فرهنگی خوب به همین ترتیب چاپ بشود. این دور فرهنگی از آن طرف برگرود. ما زورمان به شصت میلیون نمی‌رسد. بخش‌کنندگانمان نمی‌توانند از آن پسر زاهدانی که آن‌جا روزی دو تا پاکت سیگار می‌کشد، سی صد تومان هر دفعه پاکت سیگارش است. یک پانصد تومانی در ماه بگیرد و به او کتاب بدهد. کاری نیست که! نمی‌تواند چون آن شبکه را ندارد، آن امکانات را ندارد، سرمایه را ندارد. و سرمایه را برای دلالی و کارهای دیگر می‌گذارد. نه این‌که دولتی بپاید بدهد و به صورت سابق حالا بپاید بخواهد تحکم بکند. حالا بیاید به قول جناب دیهیمی در حوزه‌ی اصلی کار قرار بگیرد، و حالا دوباره نویسنده بیفتد در تله‌ی دولت. نه، دولت وظیفه‌اش این است که یک میلیارد تومان، دو میلیارد تومان که به هیچ‌جا بر نمی‌خورد، در اختیار نهاد دموکراتیک و فرهنگی بگذارد تا این معضل حل شود. من به لحاظ اقتصادی چون خواستید عرض کردم و قصد دخالت در بحث هم نداشتم عذر می‌خواهم.

دیهیمی: آقای رییس‌دانا یک نکته‌ای قبل از این‌که از رویش رد بشویم در مورد همین وضعیت اقتصادی بگویم. شما نکته‌ای گفتید شاید به علت این‌که شما دقیقاً در چرخه‌ی نشر کتاب نبوده‌اید، این نکته به نظر من گنگ آمد و یک کمی هم انحرافی شاید. این‌که دولت بپاید برای نشر کتاب

کمک بکند. عملاً دولت در دوره‌ی همین آقای میرسلیم هم بیشترین کمک را به نشر کتاب کرده است. بیشترین مقدار وام را داده‌اند و اصلاً در چرخه‌ی نشر کاملاً سوبسید یک چیز رایج و پذیرفته شده است. ولی اتفاقاً بزرگترین لطمه را از همین سوبسید دیدیم. بله برای این‌که ببینید اولاً ما می‌دانیم که بر اقتصاد ما روابط بوروکراتیک فاسد حاکم است. بنابراین بیشترین مقدار فقط حیف و میل شد، از این مقداری که دولت عملاً اختصاص می‌داد، ولی به دست ناشری می‌رفت که کاغذش را می‌خرد و در بازار آزاد به قیمت گران‌تر می‌فروخت. سود می‌برد و کتابی هم در نمی‌آمد. و بعد سیاست حمایتی دولت این اشکال را هم دارد که طبیعتاً تمایز و تبعیض قائل می‌شوند. یعنی دولت هم طبیعتاً دوست دارد که از ناشری حمایت بکند که کتابی موافق میل دولت در بیاورد، نه کتابی که در جهت خلاف میل دولت است.

ولی این مشکل راه حل‌های دیگری دارد، یکی از راه حل‌ها این است که همان‌طور که در ممیزی نباید پیش‌گیرانه عمل کرد و بی‌گیرانه باید عمل کرد، در نشر هم همین‌طور می‌شود عمل کرد. یعنی دولت می‌تواند بیاید مثلاً فرض بکنید دوهزار تا تیراژ هر کتابی را بلااستثناء بخرد و بگذارد در کتابخانه‌های عمومی، هم مردم که قدرت خریدش را ندارند می‌روند می‌خوانند، هم اگر دوهزار تا تیراژ یک کتاب خریده بشود، من می‌توانم پنج‌هزار تا تیراژ بزنم برای کتابم، و با همان دوهزار تا در واقع ضرر نکنم، و امکان ادامه‌ی فعالیت در حوزه‌ی نشر را پیدا بکنم، و هم ارزان‌تر در بیاورم. وقتی تیراژ بالاتر می‌رود قیمت تمام شده‌ی کتاب هم پایین‌تر می‌آید. بنابراین مسأله این نبوده است که سیاست حمایتی نبوده است. اصلاً کاملاً سیاست حمایتی بوده است، حتی شما ببینید مثلاً ما چه قدر نشر دولتی داریم که همه‌شان هم از بودجه‌ی دولت می‌خورند. به نظر من همه‌ی این‌ها یک چرخه‌ی فاسدی را شروع کرده است، و نباید به این چرخه‌ی فاسد دامن زد. البته بحث ریز به ریز آن، جزء به جزء آن، من اگر بخواهم بگویم که این چرخه از کجا شروع می‌کند به ریشه‌ی فساد دواندن خیلی طولانی می‌شود. ولی همین قدر می‌دانم که در تجربه‌ی من این بوده است که دولت نباید پیش از انتشار کتاب به انتشار کتاب کمک بکند. اصلاً ما نیازی نداریم به یک همچنین کمکی، نیاز ما به کمک‌ها و حمایت‌های از نوع دیگر هست. حمایت‌های از نوع این‌که بازدارنده‌ی فرهنگ نباشد.

رییس‌دانا: من خیلی از شما معذرت می‌خواهم فقط یک توضیح کوتاه، من عرض این است که اتفاقاً کار شما باز یک جور دیگر ما را می‌اندازد در تله دولت. دوهزار تا بخرد همین قدر که می‌خرد یعنی مشتری انحصاری که به آن

● **رییس‌دانا: حذف واقعی موانع ساختاری فرهنگی. آن آقای ناشر با عمل کرد کاسب‌کارانه‌اش حال به من نگوید که من قاطی فرهنگم. عضو از فرهنگم. من به او می‌گویم تو عضوی از فرهنگ نیستی، تو عضوی از نظام سرمایه‌داری ضعیف و حقیری هستی که داری به من نویسنده عمل کرد کاسب‌کارانه‌ات را نشان می‌دهی. من هم به عنوان یک نویسنده حق دارم بقیه‌ی عمرم را صرف آزادی همگانی بکنم.**

موناپسونی می‌گویند در اقتصاد، یعنی انحصار خریدار، من این را هم نمی‌گویم. من یک درجه هم از آن بالاتر می‌گویم. می‌گویم سوبسیدی که می‌دهد در اختیار خود ناشران، اتحادیه‌ی ناشران، چاپخانه‌داران و نویسندگان قرار بدهد، من می‌گویم وظیفه‌اش است. نه این‌که دارد کار خاصی می‌کند یا صدقه می‌دهد یا می‌خواهد کسی را با خود همراه کند. مالیات دارد می‌گیرد، و خودش این اقتصاد نشر را به این صورت درآورده، وظیفه‌اش است جبران بکند. بعد ناشران و نویسندگان و نهاده‌اشان اقتصاددانان دارند، مدیر دارند، حسابرس دارند، من تا سه سال کار حسابرسی این پول را و کار پاسخ‌گویی در مقابل قانونش را برای کانون نویسندگان مثلاً مجانی انجام می‌دهم. من اتفاقاً فرمایشات شما را تأیید می‌کنم، قبول دارم که آن فساد بوروکراسی پیش‌آمدنی است. من یک درجه هم از آن طرف‌تر می‌گویم. می‌گویم که حالا این پول را بگذارد. و وظیفه‌اش است که این پول را در واقع بدهد. حالا موناپسونی هم نشود، یعنی اگر محمد مختاری ببیند فقط کتابش را دوهزار تا دولت می‌خرد. او باز از یک چیز دیگر تنش می‌لرزد. آمدیم و این دولت رفت، یک دولت دیگر آمد گفت آقا تا حالا می‌خریدم حالا نمی‌خرم. بنده خواستم بگویم که دولت وظیفه‌اش است این کار را بکند. به نحوی که ساختار نشر به نفع توسعه‌ی پویای فرهنگ عوض شود.

دیهیمی: این‌که آن کمک‌ها شوه‌اش به چه شکل باشد. آن هم باز جای بحث دارد. من آن را فقط به عنوان یک مثال گفتم، و اصلاً قصد این

مختاری : اولین سانسورچی تاریخ معاصر ما میرزا محمدحسن اعتمادالسلطنه است که در دستگاه ناصرالدین شاه متصدی امر سانسور شده در آغاز قضیه. ما از وقتی با مسأله و نهاد سانسور در دولت‌هایمان رو به رو شدیم، که اروپا کارش را تمام کرده بود.

نمود که این تنها راه حل است. در نمایشگاه کتاب از من پرسیدند دولت چه کمکی به کار نشر کتاب می‌تواند بکند؟ گفتم همان کاری که دیوژن به اسکندر گفت. گفت شما برو کنار بگذار آفتاب بخورد به من. سایه نکن بالای سر ما را، ما خودمان کار و زندگی را انجام می‌دهیم. مسأله این است که ببینید این‌جا اقتصاد از فرهنگ جدا نیست. مسأله فرهنگی است. آقای درویشیان به یک نکته‌ای اشاره کردند من همان موقع فرصت نشد که بگویم. می‌گفتند که مردم به دلیل بی‌اعتمادی کتاب نمی‌خرند، رمان نمی‌خوانند، شعر نمی‌خوانند. من می‌خواهم بگویم که حتا مسأله در حد رمان و شعر و این‌ها هم محدود نمائده است. شما کتاب علمی‌تان هم حتا فروش ندارد. الان شما صحبت کتاب اقتصادی می‌کردید این کتابی است که برای یک دانشجو ضروری است خواندنش، کتاب شیمی هم فروش نمی‌رود. برای این‌که اولاً هزینه‌ی اصلی که پرداخته می‌شود برای کتاب قیمت کتاب نیست. باید فرصت کتاب خواندن داشته باشید. یعنی وقتی کسی سه ساعت می‌خواهد مسافركشی کند، حساب می‌کند که من اگر این سه ساعت را بنشینم کتاب بخوانم به اندازه‌ی سه ساعت مسافركشی از زندگی‌ام عقب افتاده‌ام، مردم هزینه‌ی زمانی خواندن کتاب را نمی‌توانند بپردازند. بعد تازه کتاب را خواندی، میروی استخدام بشوی. کیست که از تو بپرسد در رشته‌ی خودت چه سواد داری؟ می‌پرسند که کفن چند تکه است؟ می‌پرسند که در فلان نماز جمعه شرکت کرده‌ای یا نه؟ یعنی تنها چیزی که ارزش ندارد سواد است. کتاب به چه دردی می‌خورد؟ بالا بردن اطلاعات شما. بالا برهن دانش شما، چه در رشته‌های تخصصی، چه در فرهنگ عمومی. وقتی دولت همه‌ی این‌ها محدود را تنگ می‌کند، از نظر اقتصادی هم آنقدر اوضاع تنگ است که شما نمی‌توانید به عنوان یک تفتن کتاب بخوانید، چون کتاب خواندن از شما هزینه می‌برد، فاتحه‌ی کتاب خوانده می‌شود. اکثر مردم برای هر

یک ساعتی که بیدارند برنامه‌ریزی کرده‌اند که پول در بیاورند از آن، و اگر در نیابند زندگی‌شان لنگ می‌زند. بنابراین این‌ها مسائلی هست که شاید جلوه‌ی مستقیمش جلوه‌ی اقتصادی نباشد، ولی در باطن پیوند فرهنگ با اقتصاد را نشان می‌دهد.

رییس‌دانا: نگرانی من این است که رها کردن این قضیه هم به همین‌جا به یک نوع لیبرالیزه کردن غیرسنجیده بیانجامد. و این‌جوری جناب دیهیمی نگران این هستیم، که آن وقت به علت آن آفت سطح فرهنگی که به وجود آمده، ما به یک مرحله‌ی تعادل در سطح پایین برسیم پیشاپیش که در آن عرضه و تقاضا هم برابر است. یعنی من می‌گویم که الان جناب دیهیمی، بله، آن موانع باید از سر راه برداشته شود، آن سایه از جلوی دیوژن برود کنار. بسیار خوب، ولی یک آفت سطح فرهنگی این‌جا اتفاق افتاده، که ما انتظار داریم از این دولت، به ما فرصت بدهد، و یکی از فرصت‌ها این است که آن بودجه‌ای را که صرف برخی از کتب، برخی از نشریات، برخی از فعالیت‌های دیگرش می‌کرد، فقط مال خودی‌ها بود، چه بسا مال هدر کردن. این را در اختیار خود گروه، خود حرفه، قرار بدهد برای این‌که من نگران این هستیم که اگر الان بگویند که میزبانی تعطیل (که چشم‌آب نمی‌خورد) باز من نگران آثار ارزشمند آن شیمیست، کار آن اقتصاددان، کار آن ریاضیدان، کار آن متخصص ادبیات، کار آن قصه‌نویس هستیم. ما در راه لغزنده‌ی عقب‌ماندگی فرهنگی فرو افتاده‌ایم. من نگرانم که از این راه لغزنده، هم دولت کیفش را ببرد و هم ناشرین، و هم یک عده نویسنده. ولی ملت و نویسنده و دولت مسئول خمار و حیران بماند. من می‌گویم باید کمک بکنیم اول این فعالیت را از این راه لغزنده بیرون بیاوریم. لیاقت مردم ما این دوهزار تا سه‌هزار تا تیراز که زمان شاه هم بوده نیست. لیاقت ما این تیراز که اثر سیزده سال یک محقق که در آستانه‌ی پنجاه سالگی، بیست‌وهشت سال یا بیست‌ونه سال نبض اقتصاد کشور دستش است، عاشق این حرفه‌اش و اثرش بوده، خاک غریبی، آن هم در حریم بی‌نشری بخورد. من خیال می‌کنم اگر به ظاهر آزاد بگذاریم بعد ناشرین می‌آیند، همین حالا هم من با آقایان ناشرین صحبت می‌کنم، می‌گویند صرف نمی‌کند. ما به جز آزادی به عمل مسئولانه نیاز داریم، و حذف واقعی موانع ساختاری فرهنگی. آن آقای ناشر با عمل کرد کاسب‌کارانه‌اش حال به من نگویید که من قاطی فرهنگم. عضوی از فرهنگم. من به او می‌گویم تو عضوی از فرهنگ نیستی، تو عضوی از نظام سرمایه‌داری ضعیف و حقیری هستی که داری به من نویسنده عمل‌کرد کاسب‌کارانه‌ات را نشان می‌دهی. من هم به عنوان یک نویسنده حق دارم بقیه‌ی عمرم را صرف آزادی همگانی بکنم. نه این‌که آزادی را تأمین بکنم برای

منافع تو، صرف این بکنم که تو را که در چهارچوب یک نظام اقتصادی خودکامه سود می‌بری و کار می‌کنی با نظامت در هم بکوبیم. چون اولین قربانی‌اش خودم هستیم. خاطرات فلان گنرل فرند شاه را چاپ می‌کنی، برای تو صرف می‌کند، کتاب من هم برای ملت صرف می‌کند. بحث من این است. که باید کسی هم به فکر منافع فرهنگ همگانی باشد و در مقابل هر دو جریان بایستد.

باقرزاده: این عوارض همان سانسور است، توجه می‌کنید؟ وقتی که جلوی کتاب‌های جدی گرفته می‌شود خود دولت می‌آید بنا به اصطلاحی که بین همکاران ما هست که می‌گوید ناشر پرورشی می‌آید به بازار، این تمامی سوبسیدها و امکاناتی که دولت با این شرایط سخت اقتصادی که دارد، می‌آید در اختیار ارشاد می‌گذارد برای ترویج کتاب. و این از آن کاتال‌ها می‌رود به بازار و به دست ناشر اصلی نمی‌رسد. شما اشاره کردید اول که باندهای مافیایی بله، واقعاً چنین است. همین‌ها با آن شاخک‌های واقعاً قوی که دارند می‌روند با آن‌ها روابط برقرار کنند. تمام آن امکانات را می‌آورند و در نتیجه ناشرانی که یک کار جدی سرمایه‌گذاری می‌خواهند بکنند کارشان مختل می‌شود. و بعضی عوارض این سانسور، سال‌ها بایستی بگذرد تا این حس بدبینی که در ذهن‌ها به وجود آمده از بین برود. الان هر کتابی که به بازار می‌آید پرسش این است که سانسور شده؟ حق دارند، با این حس بی‌اعتمادی چه بکنند؟ از طرفی مردم ما مردم واقعاً بالغ و عاقلی هستند. ما چرا به باورهای این‌ها توهین می‌کنیم و برایشان باید تعیین تکلیف بکنیم که شما چه بخوانید، چه نخوانید این را اجازه بدهید خود جامعه تعیین می‌کند که چه بکند و دنبال چه کتابی برود. اگر این شرایط فراهم بشود، کتاب‌های آقای رییس‌دانا و امثال آن به طور جدی حتماً چاپ می‌شود. نمی‌رود دنبال تست و کتاب‌سازی‌های عظیمی که به‌وسیله‌ی همه‌ی ناشران انجام می‌شود.

مختاری: ببینید من فکر می‌کنم که در هر حال این مملکت یک جاییش که خراب نیست، همه جاییش به هم می‌آید. در نتیجه سرمایه‌داری بی‌بته‌اش هم مثل بخش فرهنگ سیاسی‌اش است. به همین دلیل هم هست که وقتی یک پیشنهاد حمایتی داده می‌شود، توی بورکراسی‌اش گیر می‌کند، وقتی پیشنهاد فرهنگی داده می‌شود، توی سیاستش گیر می‌کند، وقتی مسأله‌ی نشر می‌شود، توی بازارش گیر می‌کند، به این لحاظ هست که هزار تا کار وجود دارد که باید درست شود. در اول قضیه هم صحبت از این بود که سانسور و مشکل کتاب و فرهنگ یک امر منحصر به یک اداره نیست. امری است فراگیر و در همه‌ی جوانب قضیه عمل می‌کند. یک بخش مربوط به رابطه‌ی سیاست و فرهنگ است. در آن‌جا اهل

سیاست عادتشان است، به خصوص که در ایران سیاست‌های تقابلی ملاک کار هست، این‌ها مسأله‌ی فرهنگ را هم مثل عرصه‌های دیگر به ازای قدرت، حفظ قدرت و اداره‌ی قدرت و کسب قدرت نگاه می‌کنند. یعنی بنا به مصلحت‌های حوزه‌ی سیاسی خودشان به فرهنگ نگاه می‌کنند، نه مثل ما که به لحاظ خود فرهنگ به فرهنگ نگاه می‌کنیم. چون این اصلاً دو تا منطق است. دو تا رویکرد است. یعنی متنافر است این دو تا خط با

همدیگر. این که ما بارها می‌گوییم که آقا در سیاست‌گذاری‌ها پایتان را از روی گرده‌ی فرهنگ بردارید، بگذارید فرهنگ کار خودش را بکند، معنی‌اش این نیست که هر که هر که خواهد شد. نه. بل که مسأله بر سر این است که کارکرد هر حوزه تشخیص داده بشود. و منطق آن حوزه رعایت بشود. کارکرد فرهنگ و کارکرد سیاست مشخص و متمایز بشود. اما در این جا این‌ها با هم مخدوش شده. مثل چیزهای دیگر. سرمایه‌داری هم برای خودش یک منطقی باید داشته باشد. ولی آیا سرمایه‌ی نشر در ایران منطق سرمایه‌داری نشر در جهان را دارد؟ آن جا عرضه و تقاضا مگر عمل نمی‌کند؟ این همه ناشران بزرگ در جهان هست، آیا ضرر کرده‌اند؟ الان گفته می‌شود که ما دوهزار ناشر داریم، دوهزار تا هم کتابفروشی داریم. خیلی جالب است در یک کشوری شمار کتابفروشی‌اش به اندازه‌ی شمار ناشرش باشد. و ناشران الزاماً کتابفروش نیستند. یک بخش بساز و بفروش ناشر به وجود آمده مثل بخش دلای عرصه‌های دیگر. آن سبب‌زمینی را می‌خرد انبار می‌کند. کانتینر جنس را می‌برد پخش می‌کند و این حرف‌ها. هر موقعی که می‌خواهد. این یکی هم فیلم و زینک و کاغذ و این‌طور چیزها را از رابطه استفاده می‌کند. از امکانات و اعتبارات استفاده می‌کند، از دخالت‌هایی که حکومت به غلط کرده استفاده می‌کند. الان شما خودتان بهتر می‌دانید و می‌توانید توضیح بهتری هم بدهید که تعداد ناشرانی که حول اعتبارات دولتی به وجود آمده، حتا یک نوع بخش خصوصی نزدیک به دولت به وجود آمده است، باعث چه مشکلاتی برای نشر شده است.

دیهیمی: حالا تقریباً همه‌ی کارمندان وزارت ارشاد همه مجوز گرفته‌اند و هر وقت از آن جا رد می‌شوی می‌گویند که مجوز دارم به دردت می‌خورد؟ در حالی که من که می‌توانم این کار را انجام بدهم درخواست مجوز می‌کنم نمی‌دهند به من.

مختاری: واقعاً دست به هر جایش بزنید همین است. این است که آن مصلحت‌های دلالی به حوزه‌ی نشر، سرمایه‌گذاری در نشر روی می‌آورد. آن یکی هم به لحاظ مصلحت‌های سیاسی و اداره قدرت به فرهنگ روی آورد. ببینید خود حکومت با مؤسسات ریز و درشتش چه قدر در حوزه‌ی کتاب‌های تبلیغاتی یا باب میلش سرمایه‌گذاری

کرده. اشکال این است که این کار را هرگز برای کل عرصه‌ی فرهنگ و تنوع و کثرت فکری و فرهنگی نمی‌کند. تصور نشود که چرا به ما «غیرخودی‌ها» نمی‌پردازد. نه. غرض این است که چرا نه حکومت نه سرمایه‌ی نشر به خود توسعه‌ی فرهنگ نمی‌اندیشند. در نتیجه در این میانه، فرهنگ می‌شود مجاله بین دو تا نیروی بسیار فشاردهنده‌ای که هیچ کدامشان به لحاظ خود فرهنگ اقدام نمی‌کنند.

فرهنگ یک هدف است که سیاست نه‌بنا می‌تواند وسیله‌ی آن باشد. می‌تواند تهیه‌کننده‌ی پشتیبانی‌ها برایش باشد. می‌تواند کمک‌کننده باشد که این، مثل آب که گودال خودش را پیدا می‌کند، راه خودش را برود. به این لحاظ در جامعه‌ی ما یک چنین مشکل بنیادی وجود دارد.

در مورد همین سرمایه و نشر و این‌ها که گفته شد ببیند خود این‌ها یک راهی جلوی اداره سانسور گذاشته‌اند. همین ناشرانی که این‌جوری به وجود آمده‌اند در این سال‌های اخیر قبلاً کتاب چاپ می‌شد بعد اجازه‌ی ترخیص می‌گرفت. خوب در این بین ممکن بود بگویند این صفحه نباشد، این مسأله نباشد و غیره. یک عده از ناشران رفتند از پشت، زیرمیزی همان کاری که در عرصه‌ی بدهستان‌های تجاری و دلالی وجود دارد. آن جا هم کردند. به صورت زیرمیزی رفتند گفتند: آقا این کتاب ما را زودتر یک نگاهی بکن، یک نسخه تایپ کرده را دادند. گفتند ببین این را هر جایش که باید حذف بشود به من بگو، من بروم حذفش بکنم که دیگر گیر بعدی نکنم. سرمایه‌ها را نجات بدهم. هر کسی این را بشنود می‌گوید مگر کار بدی است؟ خیلی هم کار خوبی است. دست کم نقره‌داغ نشده‌ام. درست است، اما این فقط یک وجه آن است. وجه دیگرش این است که همین دوستان باعث شدند که دو نیرو تبدیل به یک نیرو بشود در پشت کتاب. یعنی نیروی سرمایه از پشت کتاب برداشته شود. در حالی که نیروی سرمایه در سرمایه‌داری هر جای دنیا این‌جوری عمل نمی‌کند. آقای نویسنده، خانم نویسنده، یک تنه‌گیر کردند در برابر این وزارتخانه.

خوب ناشری که سرمایه نگذاشته چند دفعه می‌رود بگوید که آقا این کتاب چه شد؟ می‌گوید آقا اصلاً هیچی جواب نمی‌دهند. اما اگر سرمایه‌اش گیر کرده باشد، خوب می‌رود دنبالش، دو تا فشار این‌جا وارد می‌شود. این کاری بود که روی دست بخش نشر و بخش نویسندگی گذاشته شد. این‌ها من نمی‌گویم که کار بدی کردند، از لحاظ خودشان. اما در وضعیت ما این پیشنهاد عواقبی بدتر به بار می‌آورد. در جایی که همه چیزش به هم می‌آید، وقتی عمل می‌شود این تبعات منفی را خواهد داشت. به همین دلیل هم یک عده بساز و بفروش کتاب به وجود آمدند. به نظر من خوب می‌رفتند سبب‌زمینی می‌فروختند این که

● باقرزاده: آن چیزی که مسجل هست و تقریباً همه آن را می‌خواهند، حذف ممیزی پیش از انتشار است. ولی این که چه چیزی برای پی‌گیری جایگزینش بشود، این خیلی جای بحث دارد.

اشکالی ندارد. کسی هم مانع نیست، مگر ضرر دارد؟ مگر اهانت‌آمیز است؟ کار خودشان را بکنند، همین است که تعدادی از ناشران قدیمی ایران الان در حال حذف شدن هستند. مثل تعدادی از نویسندگان ایران که در حال حذف شدن هستند. در مقابلش یک عده بساز و بفروش هم آمدند که بدو، کتاب هم مونتاز می‌کنند، کتاب‌سازی می‌کنند. و ناشرانی مثل خودشان هم منتشر می‌کنند، جالب توجه است که توی این بی‌پولی اهل کتاب و کتابخوانان مظلوم و محروم، یک ناشرانی هستند که کتاب‌های لوکس و شیک با کاورهای بسیار اعلا چاپ می‌کنند. کتاب‌هایی منقش و مذهب و مصور و همین جور چیزها. برای کی؟ برای آن نوکیسه‌گانی که به آلف و الوف رسیده‌اند، کتابشان هم باید به سبک معطری و مزعفری باشد که می‌خورند. کتاب برای کادو، برای دکور در خانه‌هایی که با همین ثروت‌های یادآورده به قیمت یک‌میلیارد رسیده است. بعد جوان محروم از فیروزآباد و مشهد و ... به من تلفن می‌کند که آقا کتابت هزار تومان است و من نمی‌توانم بخرم.

دیهیمی: اتفاقاً اضافه شدن تعداد ناشران ربطی داشت به همین سوبسیدی که دولت می‌داد. یعنی فیلم و زینکی را که می‌دادند باعث شد که هر کسی برود دنبال مجوز و مجوز نشر برای خودش قیمت پیدا کرد. یعنی تو کتاب هم درنیآوری، می‌توانی مجوز نشر بگیری، و با مجوز نشر مثلاً صد بند کاغذ به شما می‌دهند. صد بند کاغذ را چون دیگر نمی‌خواهی کتاب هم در بیآوری، لزومی هم ندارد بعداً بروی تصفیه بکنی، صد بند را می‌آوری در بازار آزاد می‌فروشی و سودت را می‌بری. حالا یک نکته‌ی بامزه هم بگویم خدمتان، این جا یادم افتاد. این جا آن قدر اوضاع شلم شوربا است که آن سوبسید هم به این شکل درمی‌آید. به ما صد بند کاغذ داده بودند از این مؤسسه‌ای که در میدان آرژانتین هست به نام توسعه‌ی فرهنگ. کتاب ما صدوده بند کاغذ می‌خواست. از آن جا رفتیم خریدیم بندی هفت‌هزار و پانصد تومان، حمایتی دولت. بعد آمدیم آن ده بند را از بیرون تهیه بکنیم دیدیم

● دیپیمی : امکان پذیر است که ما همین وضعیت و همین جامعه را داشته باشیم، و سانسور زدگی را علاج کنیم؟ خوب در واقع این علای که الان گفته می شود ناگزیر کاپی به از هیچی است یعنی یک قدم و یک پله برویم بالاتر. این یک قدم و یک پله از نظر من این است که ممیزی پیش از انتشار برداشته شود.

شش هزار دویست تومان است. این هم حکایتی است، حمایت دولت است که آخرش به اینجا می رسد.

مختاری: فرهنگ دلالی کاسبکار زود می خواهد زیاد هم می خواهد. در حالی که در عرصه ی کتاب کسی نگفته که باید حتماً زود و زیاد ببری، شما اقتصاددان هستید. چرا تولید این وضع را دارد در ایران؟ در واگذاری سرمایه های دولتی به بخش به اصطلاح خصوصی، دنبال این هستند که کارخانه ای اگر به آن ها می دهند ببیند آیا دو نبش هست، یا آیا یک وقتی از مقابلش خیابان رد می شود؟ تولید اصلاً در این مسأله گرفتاری پیدا کرده، خوب تولید فکر هم گرفتاری پیدا می کند. تولید کتاب هم گرفتاری پیدا می کند. چون قرار بر این نیست که به اصطلاح عرضه و تقاضای اصلی جامعه در تولید باشد. این همه می گویند. تهاجم فرهنگی. تهاجم فرهنگی. جلوگیری از آن هیچ راهی ندارد جز از طریق تولید آثار برجسته تر، مگر این که بگیری قلع و قمع کنی. همه اش این که تو نویسی، تو بنویس. خوب این که نمی شود. یا این که اینترنت را جلویش را بگیریم به همه ندهیم. یا نمی دانم ماهواره را قانون بگذاریم جلویش گرفته بشود، یا ویدئو مخرب تر از بمب اتم و این جور چیزها.

این مشکل راهش این است که این خرد جمعی جامعه به یک جایی رسیده گفته در توسعه ی جامعه، فرهنگ و سیاست و اقتصاد و مسائل اجتماعی را از هم تفکیک نمی توان کرد. هر دید تفکیکی صدمه خواهد زد. این دید تفکیکی هم هست که ما را به این روز انداخته است و بدتر هم خواهد شد. اگر که چاره جویی اساسی و همه جانبه برایش نشود.

رییس دانا: من گمان می کنم اگر آن نظام آن شیوه ی سانسور و آن وضعیت اقتصادی، نبود این درویشیان که این جا نشسته که من آثارش را خیلی

دوست دارم، قصه هایش را در سطحی به مراتب بالاتر از خلاقیت فعلی اش می نوشت. ولی خوب متأسفانه سانسور با تنوع و ابعادی که در بحث دوستان مطرح شد، به علل و دلایلی که ارایه شد، و با عمل کردها و به صورت هایی که مشخص شد، وجود دارد، و باید برای آن چاره ای اندیشید. باز بنا به بحث هایی که شد معلوم است که هم در کوتاه مدت و هم در درازمدت باید راه حلی و برنامه ای برای آن پیدا شود. حالا من خواهش می کنم از دوستان که در این پایان بحث اگر پیشنهاد و نظر معینی در خصوص راه حل ها و چاره جویی ها دارند ارایه دهند.

درویشیان: به طور کلی من به این اعتقاد هستم که این سیستم برخورد با کتاب آن جایی که به نفعش باشد دیگر حافظ اخلاق و عفت عمومی جامعه ی ما هم نیست. در حالی که در کتاب من رقص محلی مادر بزرگ را در عروسی تنها فرزندش حذف می کند، می آید کتابی، که اشاره کردند آقای رییس دانا به نام تا سیاهی را چاپ می کند. مبتذل ترین، کنیف ترین صحنه ها را در این کتاب اجازه می دهد. در حالی که من با سانسور این هم موافق نیستم. من اصلاً با سانسور مخالفم، می گویم باید کتاب در جامعه بیاید، نقد بشود، بررسی بشود. این نکته ی اول است. نکته ی دوم این که من کاملاً مخالف با ممیزی در امور فرهنگی و هنری هستم و با آزادی بی حصر و استثناء در بیان و اندیشه موافقم نکته ی سوم این که مسائل کتاب و نویسندگان باید از طریق تشکیلات صنفی و کانون نویسندگان مشخص بشود. فقط از آن راه و نه راهی دیگر.

نکته ی چهارم این است که کمک مالی به طور کلی به هنرمند و نویسنده باعث نابودی خلاقیتش می شود. من نویسنده ی بزرگی را در تاریخ با هنرمند بزرگی را در تاریخ سراغ ندارم که کمک مالی شده باشد به او از طریق دولت. من اسم این شخص را نویسنده نمی گذارم. نام او را عملی ادبی می گذارم. متأسفانه از این نوع افراد ما زیاد می بینیم. به این علت است که الان ادبیات ما به این روز افتاده.

باقرزاده: فشار بیش از حدی که تا امروز به ناشر بابت کتابها و کارهایش آمده، باعث شده بگویند که خوب با قانون مطبوعات عمل کنید. اما با خود مطبوعاتی ها وقتی که صحبت می کنیم این ها از آن قانون مطبوعات راضی نیستند، چون آن ترکیب هیئت نظارت و هیئت منصفه و آن مسائلی که در آن جا مطرح می کنند. آن ها همه نگران و ناراضی هستند. من این را می خواهم عرض کنم که ما اجازه این را داشته باشیم که یک نویسنده و ناشر از کاری که انجام می دهد دفاع کند. در مورد ما در پشت اتاق های در بسته تصمیم نگیرند. آن چیزی که مربوط به نشر کتاب است با خود متولیان نشر یا کانون نویسندگان که حتماً ضرورت دارد، حالا که دم از قانون و آزادی احزاب و این ها هست امیدوارم که

کانون نویسندگان هم شکل بگیرد، همان طور که اتحادیه ناشران در یک مسیر درستی دارد پیش می رود. با یک تحولات تازه که در آن به وجود آمده. که این نماینده ناشران و یا وکیل ناشران بتواند در آن مرجع قانونی که به هر حال دور از هر گونه جویهای فشار باشد، اگر به یک جایی، بن بست می رسید، بتواند از خودش دفاع بکند. نظر من این است. عرضم به خدمتتان، آن چیزی که مسجل هست و تقریباً همه آن را می خواهند، حذف ممیزی پیش از انتشار است. ولی این که چه چیزی برای پی گیری جایگزینش بشود، این خیلی جای بحث دارد.

رییس دانا: در صحبت آقای درویشیان یک نکته ی خیلی درخشان بود. همه ی این حرفهایی که ما می زنیم، وظایف برای دولت قائلیم، در یک دولتی است که الهامش را از مردم می گیرد. الهامش را از اهل خرد می گیرد و اصلاً نماینده آن هاست، کارگزار آن ها است و به هیچ وجه قبول نداریم که دولت الان ما را نویسنده ها را جیره خور خودش می گیرد یا منتهی به سر ما بگذارد که اگر بخواهد کانون تشکیل بشود آزادی تضمین شود، در جای دیگر باید امتیازها و آزادی هایی را به مراتب بیشتر دو دستی تقدیم کند. فقط عرض کردم که این ها وظایفش است. اگر هم گفتیم سوبسیدی هست سوبسید وظیفه اش است در جهت توسعه ی فرهنگی و این را هم باید زیر نظر خود اهل حرفه خرج کند.

مختاری: مسأله ای که این جا مطرح شد و خوب است در این پایان بندی هم به آن اشاره کنیم. این است که ببینید به هر حال دولت ها مصلحت هایی دارند و فکر می کنند در عرصه ی ادبیات و هنر و فرهنگ هم مسائل خودشان را باید تعقیب بکنند. به همین دلیل هم انتظاراتشان شاید این است که یک مصالحه ای از طرف هنرمندان و ناشران و نویسندگان با آن ها بشود. در حالی که ادبیات مصالحه بردار نیست. به خصوص وقتی که بخواهد یک یونیفورم به آن داده بشود. یک متحدالشکلی به آن داده بشود. بگویند این شکل بنویس، این شکل بگو، این را بگو، آن را نگو. ادبیات هیچ انتظاری را از این بابت ها نمی تواند برآورده بکند. تعهدی غیر از آن چه در خودش دارد نمی تواند داشته باشد. یعنی به حقیقت هنری خودش فقط متعهد است. غیر از این اگر هر چه از بیرون به آن داده بشود، به آن لطمه می زند - این جا هست که نویسندگان بارها مطرح کرده اند که ما فقط نویسنده ایم، و به حقیقت نویسندگی مان می خواهیم وفادار بمانیم. خوب برای این امر هم دو تا حرف داریم. یکی مخالفت با هر نوع سانسور. دوم دفاع از آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثناء برای همه و در تمام مسائل حیات بشری. چون سانسور واقعاً میکرب فرهنگ است. هر جا باشد سرایت می کند. آزادی اساس خلاقیت و نوشتن و وفاداری به

حقیقت است. در آزادی است که تبادل نظر و گفت و شنید به وجود می‌آید، و تفکر انتقادی بسط پیدا می‌کند. هر چیزی و مشکلی در انتقاد حل می‌شود و اصلاح می‌شود. ما یک متن صدوسی و چهار نویسنده منتشر کردیم. آن همه داد و قال و فحش و قضیحت و پی‌آمد داشت. هنوز هم دارد. حرف ما مگر غیر از این بود که ما جامعه‌ی مدنی می‌خواستیم. جامعه مدنی الان غولی نیست که یک‌دفعه از درون کوزه بیرونش آورده باشند. این جامعه‌ی مدنی چیزی است که سال‌هاست برای طرحش پدر نویسندگان در این جامعه در آمده است. سال‌های سال است که در ایران از دوره‌ی مشروطه تا حالا بی مطرح شده و جامعه هنوز به آن نرسیده، خوب بایستی برسد به آن. وقتی که متن صدوسی و چهار منتشر شد مجله‌ی تکاپو را البته به بهانه‌ای دیگری، بستند. خوب تنها آن مجله بود که متن را چاپ کرد و بس. برای این‌که آن نوع قدرت اهل نقد نیست. ایجاب‌های خودش را دارد. بنا بر کارکرد خودش هم توطئه‌بینی دارد، اما این‌جا به همه چیز توطئه‌نگرانه به همه چیز نگاه می‌کنند. به همین دلیل هم برخورد امنیتی می‌کنند. فقط، نه برخورد فرهنگی. در همین یکی، دو سال هیچ‌کدام از نمایندگان فرهنگی را نفرستادند با ما صحبت بکنند. در حالی که ما را به گفتگوهای اجباری می‌بردند با مقامات غیر فرهنگی. اما به هر حال بایستی در مسأله‌ی فرهنگ فرهنگی نگاه کرد. باید اولاً همه‌ی مراکز تصمیم‌گیری یک کاسه شود، هماهنگ شود و هماهنگ عمل کند. نمی‌شود که ارشاد یک ساز بزند و رادیو و تلویزیون سازی دیگر. و جای دیگری جور دیگر. ثانیاً هر سیاست عملی که اتخاذ می‌شود، در هر جا که باشد باید مبتنی بر دید آزادی و انتقاد باشد. این‌ها از بابت کلیت و درازمدتی، در کوتاه‌مدت هم باید ارشاد سیاست‌های عملی خودش را ارائه کند (چون هنوز که چیزی پیشنهاد نکرده، و همه‌اش حرف کلی بوده) تا بتوان با آن برخورد کرد. به هر حال بحث سر این است که ما برویم به سمتی که بتوانیم سانسور زدگی را چاره کنیم در این جامعه، که این یک ناگزیری در این جامعه است باید بشود، چه امروز، چه هر روز دیگر.

دیپهیمی: آخه فکر می‌کنید که امکان‌پذیر است که ما همین وضعیت و همین جامعه را داشته باشیم. و سانسور زدگی را علاج کنیم؟ خوب در واقع این علاجی که الان گفته می‌شود ناگزیر کاجی به از هیچی است یعنی یک قدم و یک بله برویم بالاتر. این یک قدم و یک پله از نظر من این است که ممیزی پیش از انتشار برداشته شود. و در عین حال امنیت ناشر و نویسنده و تولیدکننده‌ی کتاب هم تضمین شود که باز فردا گرفتار گروه‌های فشار نسویم که حتماً بسیار بدتر از ممیزها هستند.

باقرزاده: ببینید یک قانونی هست، ما

می‌گوییم قانونمند شدن. یعنی قانون اساسی ما می‌گذاردیم جلویمان، این قانون چه می‌گوید در مورد نشر کتاب، آن را ما در پی‌اش هستیم، توجه فرمودید. در تأیید فرمایشات شما از وقتی که گفتیم آقا این سانسور برداشته بشود. نمی‌دانم به خود ناشر محول بشود یا نه، یکی از ناشران خیلی معروف می‌گوید آقا شما چرا این قدر تأکید می‌کنی. بگذار برود آن‌جا یک نفر هست و ما هم از خودمان سلب مسئولیت کردیم دیگر. بعد یک چیزی دستانم هست که بگوییم آقا خود شما اجازه دادی. ولی آن‌جا ما ببینید یک ترس وحشتناکی از این طرف دارد شکل می‌گیرد.

رییس‌دانا: در مورد یک چیز بسیار ضروری صحبت بکنیم. یک چیز کوتاه مدت و یا یک چیز میان مدت. پیشنهاد ضروری، حذف فوری هر گونه سانسور دولتی است. بعد پیشنهاد بین فوری و کوتاه مدتش این است که همین طوری که دست کم بنا به قانون کارفرما حق ندارد به شما در بعضی از کشورها بگوید چون زنی، چون سیاهی، چون فلانی هستی، من به تو کار نمی‌دهم. در واقع تبعیض را در چاپ آثار به خاطر نام، به خاطر اندیشه، به خاطر سابقه‌ی فرد ممنوع کنیم. این کار فوری را امروز می‌شود خواست. اگر این راه افتاد بعد می‌رویم به سراغ کار نهایی، کوتاه مدت و میان مدت که آقا قوانین باید مورد توجه قرار بگیرد. قوانین باید حالا درست بشود. نهادهایی چون کانون نویسندگان در کوتاه مدت شکل بگیرد در میان مدت تقویت شود به دست خود نویسندگان. بعد بلندمدت‌تر از آن که مثلاً آقای درویشیان گفتند، آقا ببین این چه فرهنگی است که راه افتاده، این فرهنگ پدرسالارانه‌ای که سانسور می‌کند. آن وقت این کار دیگر مشارکت غیرانفعالی و مستقلانه نهادهای ما می‌خواهد، ولی آن‌چه که همین حالا ما می‌توانیم بخواهیم این است که سانسور حذف شود و کانون‌ها شکل بگیرد.

دیپهیمی: ولی در عین حال باید آماده کنیم خودمان را تا با عوارض این چیز فوری که می‌خواهیم رویه‌رو بشویم. این چیز فوری که می‌خواهیم عوارض بسیار گسترده‌ای خواهد داشت و با هیچ قانون مکتوب و نوشتن و این حرف‌ها آن عوارض قابل رفع نیست. بنابراین وقتی این پیشنهاد را می‌کنیم باید به فکر عوارضش هم باشیم. یعنی فکر نکنیم اگر یک کلمه گفتیم ممیزی بیش از انتشار لغو شود همه‌ی حرف‌ها گفته شده، و جای حرف و حدیثی نمی‌ماند. پیشنهاداتی که داده می‌شود و اصولاً طرح مسأله باید جامع و مانع و سنجیده باشد. باید از پیش فکر این مطلب را کرد که قانونی که وضع می‌شود ضامن آزادی و ضامن امنیت نویسنده و ناشر باشد و با دست و به دست شدن قدرت فوراً خدشه‌دار نشود. منظورم این است که تکیه‌گاه چنین قانونی نباید افراد و نهادهای

● درویشیان : خلاقیت ادبی چیزی نیست که دستور به او بدهی این کار را بکن و این کار را نکن. رمان و داستان کوتاه کشف زندگی است، کشف زوایای پنهان زندگی انسان است. این‌جا ادبا با تصاویری می‌آیند زندگی را کشف می‌کنند و به مردم ارایه می‌دهند.

دولتی باشند، باید نهادهای خارج از حیطه‌ی قدرت و حکومت برای پناه‌جویی وجود داشته باشند، والا حتی اگر الان فرضاً این پیشنهادهایی را هم که در دهان‌ها هست بپذیرند، اگر به همین شکل خام و کلی‌اش بخواهد اجرا شود، با اولین نسیم تغییرات در قدرت و سیاست، دوباره به همان جای اول باز خواهیم گشت.

رییس‌دانا: من نمی‌دانم منظورتان از عوارض چیست؟ ببینید اگر در واقع سانسور را از روی دوش شما بردارند از روی نظر مختاری برداریم از روی زمان درویشیان برداریم این چه عارضه‌ای ممکن است داشته باشد، به نظر من هر عارضه‌ای داشته باشد خوب است.

مختاری: من پیشنهادم همان حرفی است که قبلاً هم ارایه کردم. رفع سانسور. با هر نوعش من مخالفم. اما این‌که چه موقعی این جامعه در کوتاه‌مدت، در درازمدت، در میان‌مدت می‌تواند برایش چاره‌سازی بکند امر دیگری است. خوب، راه اصلی‌اش هم همین آزادی اندیشه و بیان است. و بسط تفکر انتقادی، و تشکیل نهادهای دموکراتیک و نهادهای جامعه‌ی مدنی. تا هم در عرصه‌ی فعالیت‌های مزدببری، حقوق نویسنده حفظ بشود، و هم از تجاوزات و اجحافات دولتی بر نویسندگان جلوگیری شود. راه رشد فرهنگ این است که از دید آزادی به فرهنگ بنگریم. راه دیگر ندارد. حالا این‌که به نظر من اساساً با این ساخت سیاسی که در جامعه‌ی ما هست و به نظرم بعید است که «جامعه‌ی مدنی» تحقق پیدا کند. این امری است که نیازمند بحث و نظر جداگانه است.

رییس‌دانا: دوستان از این‌که وقتتان را به ما دادید و در این جلسه حضور به هم رساندید تشکر می‌کنیم. امید آن داریم تا این نشست‌ها حول مبرمترین مسائل و معضلات جامعه‌ی ما و جامعه‌ی جهانی ادامه یابد. □